

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
دفتر کتابخانه
دانشگاه تهران
باختبر بفرستد

مدرسه
تقریرات

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل اهرامیه - تقریرات

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۶۴

شماره قفسه: ۷۰۵۵۹

۳۲۹۱

خطی - فهرست شده
۲۷۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
دفتر کتابخانه
دانشگاه تهران
باختبر بفرستد

مدرسه
تقریرات

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مسائل اهرامیه - تقریرات

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۴۶۴

شماره قفسه: ۷۰۵۵۹

۳۲۹۱

۹

خطی - فهرست شده
۲۷۴۵

در جمعی که قورقوز در
 و آنکه بود شادان
 با خود بر قورقوز در

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: سائنس اهرلیہ - توترا

مؤلف:

موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۷۴۲۵۹

شماره قفسه: ۷۵۵۹

۲۷۴۵۹

خطی - فهرست شده
۲۷۴۵

[illegible]

لأنه الله

[illegible]

[illegible][illegible]

فقد انزل الله على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم كتابه العظيم الذي فيه الهدى والنور...
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب
والله اعلم بالصواب
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

فقد انزل الله على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم كتابه العظيم الذي فيه الهدى والنور...
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

فقد انزل الله على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم كتابه العظيم الذي فيه الهدى والنور...
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب

[illegible]

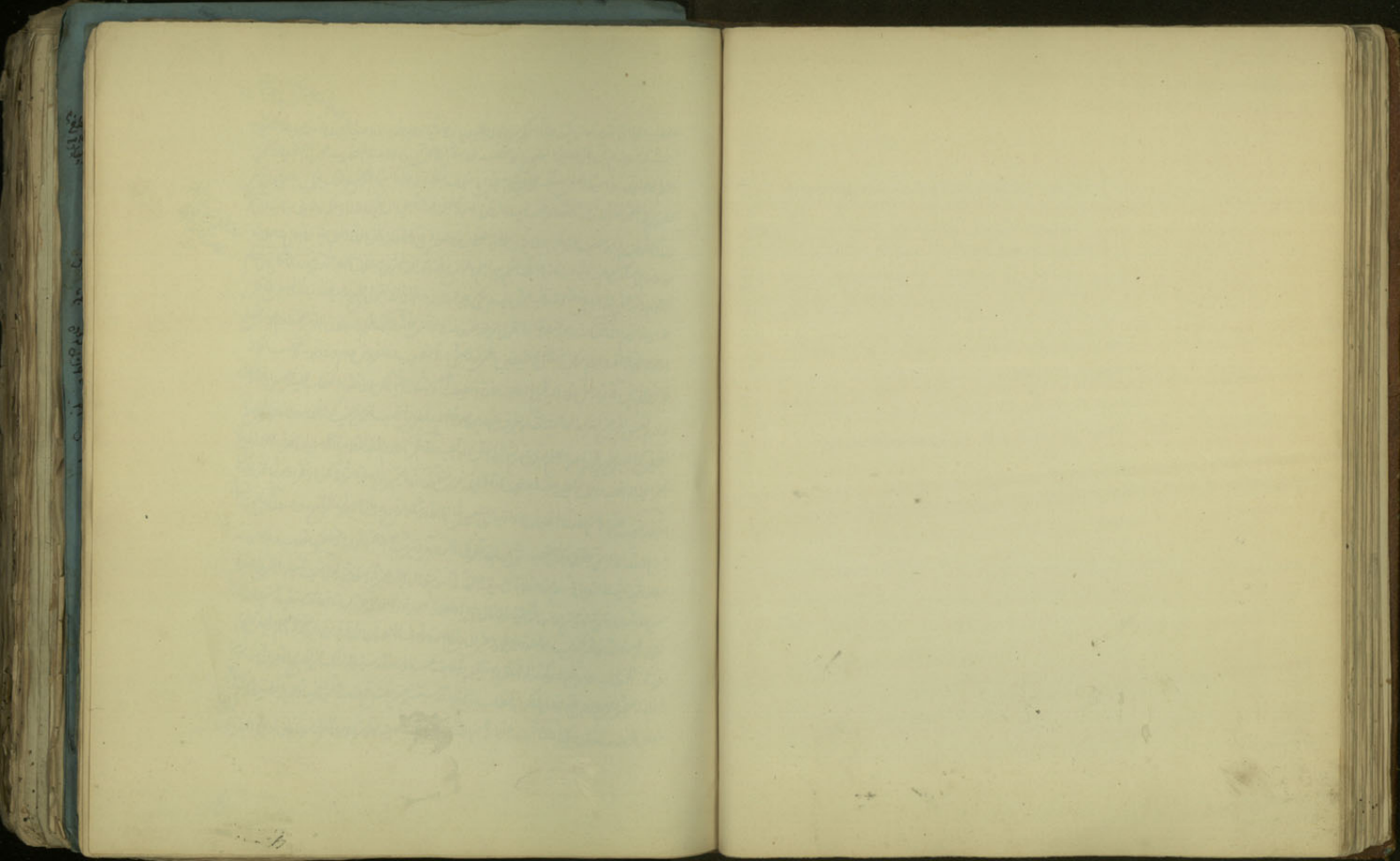
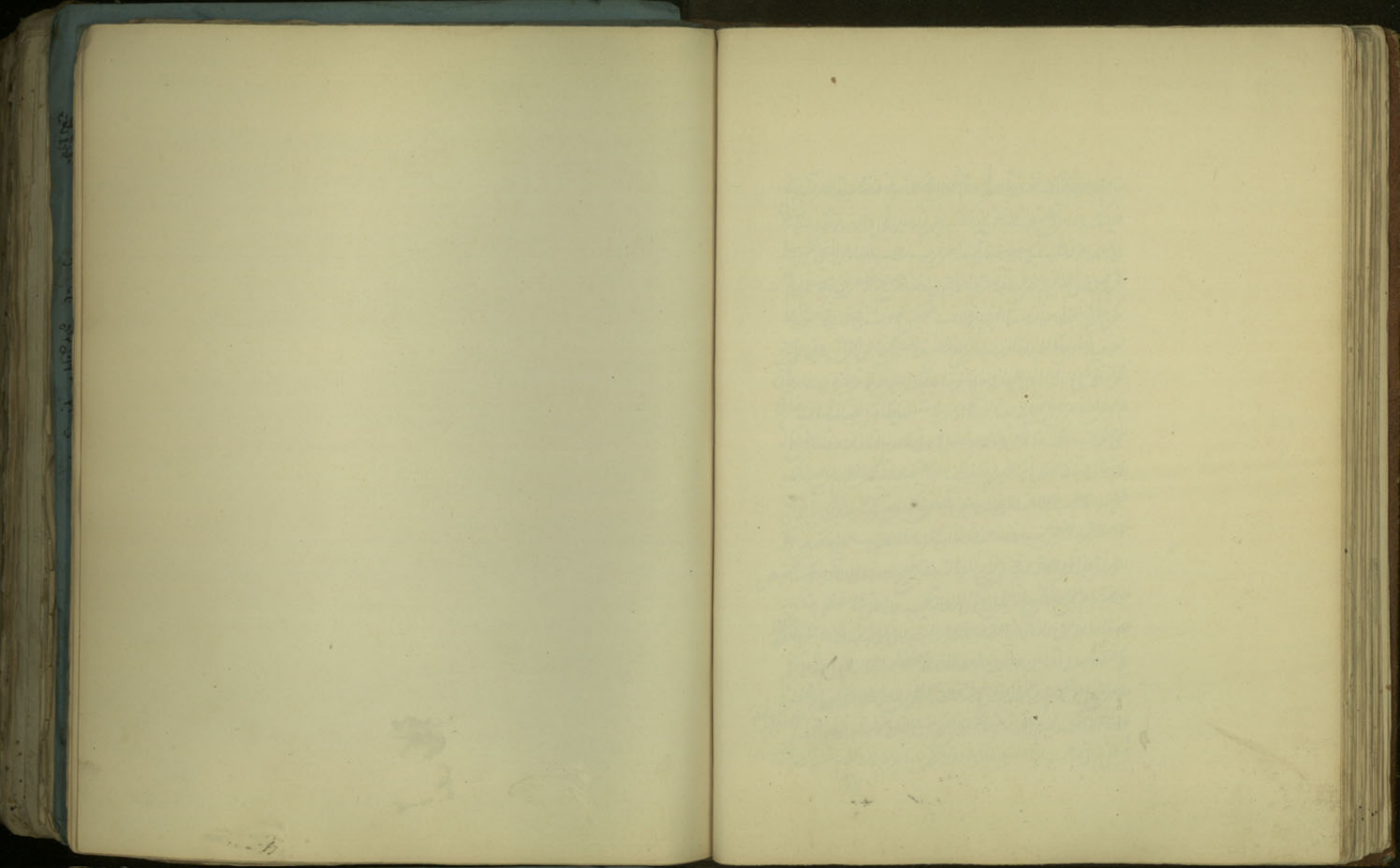
التي ثبتت الخفة فيقول ان الحار على ما يحق وهو يتقل فيمن الملازم الى الذم فلا بد من فعله
 واضربوا الاقل والذات كسواء او استعارة ان كان وادية ثم لم يزل يفتقر الى
 حتى اقول الفقرة على ما لا بد من نقل الذات كما في جزمه او كذا في جزمه او كذا في جزمه او كذا في جزمه
 الشبهة الاولى لو لم تكن في كمال الحال في مشي فلا بد ان يكون في المشي في ظاهرها والذات
 في بطنها لا يكون الاستعارة حقيقة وان الفقرة لا تخلق ومما يلزم من البراءة الشرح في قوله لا
 بان جليل الاستعارة وانما هو لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 العملي والملازم فيقولون ان الفقرة لا تخلق ولا يعمل بان جزمه او كذا في جزمه او كذا في جزمه
 الحاشية في حصول النقل مع قلها وانما هو لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 فان الحاشية لا بد ان يكون في مشي لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 لا كما لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو لا كما لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 استبعد البصيرة فيقولون ان الاستعارة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 فوالله ان الاستعارة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 الظاهر في قوله من ان العمل في المصالح من جهة البصيرة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 لما كان العمل في المصالح من جهة البصيرة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 ان استعمال البصيرة في المصالح من جهة البصيرة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 بين الجزم والعمل ان يكون في مضافاته وانما هو لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 كونه بديهة ولا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 اصنافه انما هو لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو
 هذه الفقرة لا بد من جعله على ما في الحقيقة في بعض اقسامه انما هو

۲۲ مخفی

...

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]

الذئ

[illegible]

مسلم

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبد الله

[illegible]

[illegible]

اسلامیہ اسلامیہ

[illegible]

مجله فصلی

[illegible]

2

[illegible]

وفاقیہ

مع العلم ان كان علما بالعلم ولا يكفل اليقين وان علم باليقين وفان مقتضاها وجوب مقتضى القول بالعلم
 والاعتقاد بان مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي اليقين بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 لعدم مقتضاها وان مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 جميعها انما هو لا بد ان مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 من غير اعتبار مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 بالاعتقاد وان مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 لا والى هذا القول بوجوب مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 وليس على علم الاعتقاد مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 فانه مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 المقتضى بغير العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 لان الحكم في العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 على العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 والمقتضى بغير العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 يتعلم على مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 على مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 الحاصلة بغير العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم
 الذي مقتضاها مقتضى العلم بالعلم لا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم ولا يقتضي العلم بالعلم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مكتبة دار الحكمة والعلوم في طرابلس الشام

بکھنڈ سندھو در بحر کفر بر ایضا است و طایف طبری است

و بعد از آنکه خدا تعالی از برای او سه هزار حسنه و تحفه بآورد
سه هزار کلاه و پیلد کرد از برای او هزار و دویست و سی هزار
مهر و دویست و شصت کدخد را و هشت اهر تسبیح او از برای او
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود که هر کس بگوید
الله انعم خود بینی میافریند از او هر چه که او را می باشد و در حال
که تضرع کند خدا تعالی از عفو و صوابش در میان تسبیح گویند
تا روز قیامت و مثل اینست الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و از
حضرت صادق علیه السلام روایت کردند که هر که بخواند الحمد لله کاهن
اهل باور داد و نویسد کان اسما و دای میگوید که عرض کردم که
باز داد و نویسد کان اسما و دای فرمود که میگوید نویسد که
بار خدا یا ما نمیدانم عیب را پس هر ماه حضرت عزت جلالت بنویسد
همچنانکه گفت بنده من و بر من است ثواب ای و از آن حضرت نیز روایت
کردند که هر کسی که بگوید یا چهار مرتبه در وقتیکه دای الحمد لله و العالی
پس تحقیق کند از او باشد شکر روز شاد و کسی که بگوید یا دای و وقتیکه
دای در سام پس تحقیق کند از او باشد شکر از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که تسبیح کند تسبیح حضرت زهرا
علیها السلام پس استغفار نماید باین رز خدا یقانی او را و آن تسبیح صد بار
زیادتر و هزار است و در میان یعنی تراوی اعیال امیر اند خطای او
خسوف میکند رحمان و روایت نموده است ابن عباس که دیدم ^{معه} علی
الله علیه السلام را که میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عرض کردم
که یا رسول الله چه ثواب است کسی را که بگوید فرمودند که این تسبیح حاملان
عزت است پس هر که بگوید یک مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ^{باین رز}
خدا یقانی او را و آن هفتاد و دو صد ساله او را و بنویسد از برای او
بهر حرفی صد حسنه و بلند کند از برای او صد درجه پس اگر زیاد کند در هر
واحد پس او است بهر حرفی که بخواند و در حق رسول او حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که هر که بگوید هزار مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم روزی که خدا نوازل یقانی حج پس اگر جمعه باشد بحقیق
اجل او نزدیک که خدا یقانی تا غیر از آن نازد و در اجل او آن یک روزی
گردد آن را حج و فرمود علی که کسی که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
صد مرتبه در هر روز بخواند او فقر و پستی را هرگز و دعا یست از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود که هر که بگوید بعد از وضو فاتحه شدن از آن

[illegible]

طیلمرزش کنی از تو و در کار خود یعنی ترک کید از ما می که خداوند تعالی بسپارد
امروزه است مژده گشته کار را چون تو بکنی و مستغفار بمانی بدی نصیب
باران را بر شانی در پی و مدد دهد تا راه را و پس از پی بسپارد و از راهها و
پس از شما و او بگوید از برای شما جویهای آب و در هر دو سوی آنها و عتبات الله
معن بهم و هم سیغفون یعنی و بنود خدا تعالی عذاب کند ایشان و حال آنکه
ایشان استغفار میکردند از کفر و میبوده است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود و احسنه و اطلبوا العفو و ذکر الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب
الا الله و لم یبق اعداء فاعفوا و هم یعلمون یعنی انکسای چون کنند کاری زشت یا
ستم و جود کنند بر نفسهای خود ذکر کنند خدا تعالی و بسپارد از او را پس بگویند
و طلب امرش را نمایند از خدا تعالی از برای کارهای خود و که میماند و کارهای را
یعنی نمی آمدند و کارهای را مکرر میبایست و امر از شما نمید و کاری که کرده اند و حال آنکه
ایشان عالم اند بر دل کسب آن کار و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
مهر چهره را داد و ایست و دوی کارهای را استغفار است و من بعد که گفتند
چرا با استغفار کردند و بنیت گناه صغیر و ابدامت نمودن بران صغیر یعنی وقتی که
صغیر اصل را بخوبی میبرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود است
کسی که بگوید استغفر الله صدمه تبه دوی که بخوابد شب بروز میآید و وصل

در اعتقاد بود مری آمده از کسی شکایت کرد و التماس کرد که در دنیا
 من با او گفتگو کن حضرت برخاسته روانه گشت کسی گفت یا بن رسول
 مگر فراموش کردی که اسکان داری فرمود فراموش نکردم اما کسی
 که سعی در اجابت مؤمن کند همچنان است که نه هر روز سال عبادت
 کرده که روزها روزه داشته و شبها بمان برخواست با شد
 و هر کس اعانت مؤمنی که داخل بیتا هفتاد و سه غصه از او
 برگیرد یکی در دنیا و هفتاد و دو در آخرت که هر کس بحال خود مانده
 باشد و هر کس دست عاجزی گرفته بجان یا مسجد بکشد و بگوید
 که بر دار و بگذارد عقوبت نوشته شود و ملائکه بر و صلوات
 فرستند و هر کس حاجت عاجزی گفت کند خلی فدا اول بر آید
 از اتفاق و از اتش عطا فرماید و هفتاد و سه حاجت را بر آرد
 و مستغرق رحمت گرداند از آن که دفع شود و هر کس تادد
 بر قضای حاجت مؤمن باشد و نکند خدا بیعت و توبه یاری عظیم بود
 مستطرد کند که او را بکشد با شد تا روز قیامت بعد از آن که خواهد
 بخشید.

نظر غضب داشته باشد حسنی که کرده باشد در دنیا بهیوت
 و صحت و غیر آن از نیکی مکانات فرماید و عقوبات کنایه حق را بقیا
 گذارد و با باشد که مؤمنی کتافی عظیم کند که مستوجب عقوبت
 دنیا و آخرت شود خدا بیعت برای مصلحت او عقوبت آخرت را نیز
 در دنیا کند و گاه باشد که در دنیا تقدیر مصایب و بلا یا عفو
 باشد و چون کثرت عبادت و طاعتش را ببیند بر و رحم فرماید
 مصایب و بلا یا را بعد از آنکه مقدور شده رفع فرماید و تا
 آن بلا یا را از خیر روز قیامت کند و هیچ کتاف را سهل و حقیر نیاید
 انگاشت مثل آنکه گوید کتاه میگویم بعد از آن استغفار خواهیم کرد
 یا گوید کتاش خیر این کتاه عیلا ششم یا کتاشی هر کتاه من
 مثل این میبرد یا غیبا آن که کتاه که حقیر انگاشته شود آمرزیده
 نشود و هیچ طاعتی مقبول نشود از کسی که اصرار بر مصیبت
 کند و هر صغیر که بر آن اصرار کند کس شود و خدا بیعت
 بر هر بنده چهل برده از رحمت پوشیده که کسی بر کتاه ها و عیبت

اطلاع نیاید چون چهل کس کند برده ها هر بر خراسته شود و توبه
 ملائکه فرماید که بیا لهای او را بسویشان و اگر همان معاصی و قبیح
 میکرد با شد تا طاعتی که فعل تیغ کند و آنرا حسن پیدا و نیکو
 صلح داشته باشد فرماید تا ملائکه بالهای خود از او بر دارند
 پس بعد از آن شروع در بغض و عداوت و اهل بیت علیهم السلام
 کتاه سه صحت یکی آنکه البته آمرزیده شود و آن کتاه هیت
 که خدا بیعت در دنیا عقوبت کرده باشد و کرمیز آن است
 که یک کتاه هر دو مرتبه عقوبت کند پس در آخرت آنرا بیامزد
 دویم مظلوم عباد اگر چه کسی بخلم کسی بر کسی زند یا حیوانی
 شاخند و بر حیوانی شاخ کند زند که خدا بیعت البته انتقام
 آن بکشد سیم کتاه کسی که کسی کند و از آن توبه نماید و توبه
 و امیل عفو و حضرت داشته باشد حضرت امام عفره و
 مانیز مثل خود شی بر و میرسیم و امیل صفت داریم و با اهل
 معاصی در مجلس ایشان که قادی و بر دفع ایشان نباشد
 نباید نشست مبادا غضب عذاب بر ایشان نازل شود
 و اول

فی سوره الاحزاب ان الله و ملائکته یصلون علی البیة یا ایها الذین امنوا صلوا
 و سلموا تسلیما فرمود است خدای تعالی در سوره احزاب که ای کسانی که ایمان آورده اید
 بدرستی که خدا و فرشتهای و صلوات میفرستند بر پیغمبر یا ای کسانی که ایمان آورده اید
 صلوات میفرستند بر حضرت و سلام کنید سلام کردی و فرمود صلوات بر او اله که کسی
 صلوات فرستد بر من یعنی طلب رحمت کند از خدا تعالی و درود فرستد بر من
 خدا بیعتی بر او داده و نوبت و کسی که درود فرستد بر من ده نوبت درود فرستد
 خدا بیعتی بر او صد نوبت و کسی که درود فرستد بر من صد نوبت درود فرستد
 خدا بیعتی بر او هزار نوبت و عذاب فرمایند و از آنش و فرمود صلوات بر او اله
 که کسی که صلوات فرستد بر من نوبت کرده کرد و بر روی او در عافیت و
 فرمود که کسی که درود فرستد بر من یک نوبت باقی نمی ماند آن کتاه ها و عیبت
 و روایت از ابن مسعود که هر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه
 مردم در روز قیامت کسی است که بیشتر فرستد بر من صلوات و فرمود صلوات بر او اله
 در وصیت خود با علی هر چه صلوات فرستد بر من و هر چه شنب واجب شود از
 برای او شفاعت من اگر چه باشد از آنکه کتاه ها و کبر کرده اند و از آنکه
 مرویت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر من تمام کسی است در روز
 قیامت و همگانی که باشد کسی است که بیشتر فرستاده باشد صلوات بر من

در روز قیامت کسی است که بیشتر فرستد بر من صلوات و فرمود صلوات بر او اله

و قد مر في المتن من غير
المراد من المتن من غير
المراد من المتن من غير

غنا خور کیست که
 میوه سودا و کلاه
 بر تن بزند کافران و قطع
 میوه سودا کلاه بر تن
 میر و دایم کلاه بر تن
 در دوزخ هم جیب
 بودی میوه سودا
 میوه سودا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page, showing dense cursive writing.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten marginal notes at the top of the right page, including the number 322.

Main body of handwritten text on the right page, written in Arabic script.

Large handwritten marginal notes on the right side of the right page, including the number 322.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, including the number 321.

Main body of handwritten text on the left page, written in Arabic script.

Large handwritten marginal notes on the left side of the left page, including the number 321.

Handwritten marginal notes at the top of the right page, including the number 323.

Main body of handwritten text on the right page, written in Arabic script.

Large handwritten marginal notes on the right side of the right page, including the number 323.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, including the number 323.

Main body of handwritten text on the left page, written in Arabic script.

Large handwritten marginal notes on the left side of the left page, including the number 323.

[illegible]

[The page contains dense handwritten Arabic script in Maghrebi style.]

501

501

505

505

٢٠٩

٢٠٩

٢٥١

٢٥١

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عليه السلام

والله اعلم بالصواب

[illegible]

و کلا

[illegible]

مكتبة
الشيخ
الشيخ

2494

10

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and faint, irregular brown spots, possibly due to foxing or water damage over time. The lighting is even, highlighting the subtle variations in the paper's tone.

259

259

259

259

ГЛѢ

ГЛѢ

ГЛѢ

ГЛѢ

٢٨٧

٢٨٥

الفتح من يوم عرفة الى

٢٨٩

٢٨٨

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the list or a separate entry, written in a cursive style.

علا
اله
والله
الحمد لله
والله
الحمد لله
والله

[illegible]

في الامم
 في الف
 في البني
 في الظاهر
 في المظهر والمخبر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

اولا
عاقول
او عرو
المس
المرور
عاقول
المس
المرور
عاقول
المس
المرور
عاقول
المس
المرور

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...

الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...

الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...

الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...
الذين عليه نواحي من قضاة وادوات القضاة...
ثم قالوا...

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
والله اعلم بالصواب

[illegible][illegible][illegible][illegible]

فانه لا بد ان يكون له في كل وقت من اوقات حياته...
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب...
والله اعلم بالصواب

فانه لا بد ان يكون له في كل وقت من اوقات حياته...
والله اعلم بالصواب

والله اعلم بالصواب...
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي

الکتاب فی الجواهر
الکتاب فی الجواهر
الکتاب فی الجواهر

فقدنا الخ لغيره...
وهو قد وجد...
عنا نقول...
فقدنا الخ...
وهو قد وجد...
عنا نقول...

٢٩٩

الذي هو...
وهو قد وجد...
عنا نقول...
فقدنا الخ...
وهو قد وجد...
عنا نقول...

فقدنا الخ...
وهو قد وجد...
عنا نقول...
فقدنا الخ...
وهو قد وجد...
عنا نقول...

الذي هو...
وهو قد وجد...
عنا نقول...
فقدنا الخ...
وهو قد وجد...
عنا نقول...

This image shows a fragment of a manuscript page, likely from the 'Mushaf al-Furqan' mentioned in the caption. The text is written in Ottoman Turkish script (Rika script) in black ink on aged, yellowish parchment. The page is severely damaged, with large sections missing, particularly along the right edge and in the center. The remaining text is arranged in vertical columns. On the left side, some lines are clearly legible, while others are partially obscured by the damage. The script is elegant and characteristic of the period.

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]

١٢٥٢
 المسقط
 على الماء
 السقف
 انما هو
 ونحوه
 مع طرا
 الطاع
 والى
 مرثا
 لعنة
 فطنة
 مع
 من
 الشر
 ح الله
 معها
 انما
 مقدر
 مرقو
 انما
 الكبر
 ولا
 الاز
 للبحر
 ح

[illegible]

[illegible]

193

[illegible][illegible]

A page from a manuscript, likely of Arabic or Persian origin, featuring dense, cursive handwriting. The text is written in dark ink on aged, yellowed paper. The script is highly stylized and flows across the page in horizontal lines, with some words appearing to be written in larger, more prominent characters. The paper shows signs of wear, including creases and discoloration, particularly along the right edge. The overall appearance is that of an old, well-used document.

[illegible]

۴۴۹

۴۴۸

۴۴۷

۴۴۶

قوله وقد روي عن الجرجاني في الصواعق وفيه عكر لما نصلى الله عليه
قال يوم غد من كنت مولا فلي مولا الله عز وجل والى ماله وعلى عاداه طهره عن
حمايته فان كان من اربعة حرم صحيح احسن روى اليهودي عن علي بن ابي طالب في اليوم الذي
قامت عليه كعتى عن ابي سعيد الخدري قال قال النبي صلى الله عليه واله ما اروع الناس على عكره
وعذره وما رمت الشجر انك قد اعلمنا ما قد يصعبه وفعه عن ابي الناس الى ابي
ابيطال قال قال الله صلى الله عليه واله لا اكل العنق اتمام العنق في ابي طالب والى والية
لعل في ابي طالب من عدي ثوب قال من كنت مولا فلي مولا الله عز وجل والى ماله وعلى عاداه
واضر من ضر واحد من خذ اقل فقد نظم هذه الحكاية حسان بن ثابت في يوم
الغدير بينهم عجم واسمع النبي تناديا يقول من وليكم وديكم فقالوا لم يبدوا
هناك النفاذ الهك مولانا وانت ولينا ولا نعبد سالك الاقربا ساء
هناك دعا الله عز وجل وليته فكونوا الهنا وصدق مولانا فقال اقمه باي فاني
رضيتك من بعدى ساءا وهاذا خص به اذن الله كلها عليا وساء الوزي
مولانا وذكر في الامور الغائبة عن ابن قاتل في كتابه ايضا ساءا له والجرم
قال ابن صام يوم ثمان من شهر ذي الحجة كمل صيام ستين شهرا وهو علي حرم
لما اخذ النبي صلى الله عليه واله يمد على ابي طالب فقال السفا والي الميمنة فيهم
قالوا بل رسول الله قال من كنت مولاه فهذا علي مولاه فقال عمر بن الخطاب يخرج
لك يا ابن ابي طالب حجت ومولى كل مؤمن ومؤمنة فانزل الله تعالى اليوم

[illegible]

المكث لكم وينكم انتهى وعكس الشاعر ويوم الدوم ومع غد يرمز ايامه الاربعة
وكنت الرجال يا بيوها ولم ارشلهما خطرا ابعا بالمانفة رايت في المنام ان
اسير المؤمنين عجله اعرف بقرا القصيدة ففراة وصدتني فقال صدق فقال
علم ارشله ذلك اليوم يوما ولم ارشله حقاً اضيعا وشهد بيوها ذكره عروا يا
في قصيدته ونحو قصيدته تمام ما احبته معوية الحال لا يحجل وقد قبل الخوا
فيسا حبالا في خلق على اهلها يرحم ليس الخى وقد ابتلوا وسرا يهرعون
مهاجع كالقمر القفل وقول اهلها وقول الصلوة بغير وجودك لم يقبل
فولادهم يعينوا بالصلوة وسما الصفا الى القسطل وقتل من اتقى باسده
وقد كان حاسمهم تملى ولما عصيت امام الهدى وفي عيشه كل تحفل
البحر الميم اهل الشام لاهل الخى اتقى ونحو ابلى قتلتم ثم فاني ارى
قتال الفضل الاحجل فني حادوا سيدا لاهيا بقولهم وى كل من مقبل
وكنت له انا فتمت الراح عليها الصاحف في القسطل وعلمهم تكسوا قاتم
لوا القسطل في القفل فقام البغاة على حديد وكروا عن الشعل المصطل
فيست تحاور الاشرى ونحو عروسة الخدرول التي يقطع في ليني
وسمى قد عاثر في القفل خلعت الخوانية بيوها وكلم الخمام من لا عمل
والاستهايك بان الشام كلب الفالين في ارمول ووقيتك الميزن المشجر
بل واحد سيف ولا تسفل ولونك انت اهل كبر الجيوب من لا عمل
سرتني جيش فاق العرات ورب الخمام ولم يكل وسميت وكون في الحافضت

كبر الحرج مع المحل واستقيم البعاء الطغاة ليردون عنق الى روض
وجعلك في اين كآلة الكود اعظم بالمثل فلو لا توازني لم تقطع
ولو لا وجودي لم يقبل والى كنت كمثل النسا تقاض الحرج من من المزل
مضراك سرجهنا ابي هند على النسا الاعظم لافضل حيث وفيناك فقل
نزلنا الى السفل وكم شمعنا من المصطفى وصاياه محتمة في على
وفي يوم تم رقي سيرا يبلغ والرك لم يوصل وفي كهم كهم معلنا
يادى ابر الى العبد التكم منكم في القوس باولى فقالوا في افضل
فاسبحوا المومنين من الله فاعطى المحل فركت سواه هذا الى
على اليوم نعموا لولى قالوا الى باذ الحلال وعاد معادى الى المزل
ولا تقصوا العهد من رقي فقاطعه لى لم يوصل ففزع شحك للمراى
عقد قصد لم تحلل فقالوا ليكم ما حفظوه وسد خلفكم من على
واكان شيطاننا المستر لرعنوا افر لاول فاما اكان في فعلنا
الى التارقي ذلك لاسفل وما دعتى من لنا من الله في الموقف المحل
وان علينا قد اخفنا وبستر بالله والمزل عابسا عنى امور عرت
وحى عن الحق في عزل فاعذرنا عند روال الجواب للالكول من غلام لم
الابان هند اذعت الجان بعهد عهدت طور على واحضرت احرك كياتنا ل
ليس الخطام من الاجرول واصبحت بالما حريم لك الملك من ملك مزل

ومع غديرهم ابان له الولاية وطبعا
 المائدة رايت في المنام ان
 قدتي فقال صدق ثوبان
 او شهر يدان ذكره عمر الجاني
 قال لا يحفل ^{فقد} فقه قبل الحولا
 قد ابتلوا وسواهم عوف
 من بعدك لم يقبل
 وقت لمن اتى باسه
 وفي عيش كل سحفل
 قلت نعم فاني اري
 يقولون في من يقبل
 وعلمهم كيف سواتهم
 اعوان على شغل المصطل
 من يطع في النبي
 الختام من لا عمل
 وقيتكم المين المشجر
 محبوب من لا عمل
 ذكر في الحافظ

وكنتم كمنصف في الشراك ترد الظاهر على المفضل كانك نسيب ليل الهدي
 مصفين مع هؤلاء المهول وقد قدق ذوق النعام خذوا من البطال المفضل
 ومن الرياح جيش الضلال وذاك كالاسد الباسل وقد صنفك عليك المنان
 وصاحبك الوجه كالقطر وقولك يا عروني انظر من الهارس القصور المفضل
 عسى جليتك ان تنقش فان عروني في مفضل اشار لك على ما يستقيم
 من الملك فله لم يحكم فكت على عجلتي بنصا اكتشف عن سواد لي
 فستر على وجهه انشرف حيا بعد علك ما تله ولما ملكك جاه الانام
 وبانت عصاك يدك اول تحت بعري وان الجبال ولم تغطي ذنبا الخرد
 واخذت مصعبا المدي وانت عن الفى لو تزدل وان كنت قطع فيما سفا
 وان القطاط من الاجدل وان كنت قطع في ردها فاق بحرك بالمصطل
 مجل جياو وقر لا توف بالمصبات والذبل واكتشف عنك جلابا العرف
 وايضا نامة الا تكل وانك عن امر المؤمنين وتدعى الخليفة في المحفل
 ومالك فيها لا تدرة ولا جردوك بالاول فان كان بيننا لينة
 فانما احكام من المحفل وانما الحصار من محفلهم وان سمع من على
 فان كنت فيها بلغت المنى ففي عني على الجليل وبويد الجبل الشاطة
 الشافعي اختاره وبه الاملا يوم العدي على الملا ولين قد قال لا
 او بعد هذا قد كنتم اذ قام فيه المصطفى قد قال جهرا لا خفا

في

قمر على الرضى يا ذا العالى والكرم قد كنت شمسا في البشر
 في الناس قد مررت القمر اعدا كواشي عشر في اللوح بحري في القلم يا قوم من لا كرم
 اذ كنت قد اولىكم هذا على ولا كرم يا اهل عرب وعجم هذا مني حيدر
 قد نمت منه القدوس ما مثله لو لم يره في الكون تاليت الحرم قمر الامير المؤمنين
 قمر يا امام المؤمنين قمر يا طهر من الجدين قد مررت فيهم كاهل

قال الشريفي في القمار قلت بل على الناس قول الناس لما نزل فيهم
 هذه الاشارة ونورها قلت بل قال وها في القمار ما عني عنهما وفي الصلح ما
 ارفعهم في حلية الاوليا الى طهر من عبد الله انزل النبي عن علي فقال شمسكم عشرة ايام انما عطي
 لغيره الناس كلهم خير وعنه ذكر بن جبري عن عبيد بن عباس قال لا تعلمهم بالاعتناء الباقى وفي اربعين
 قسم علم المستدة وقال لعامة الناس واحد ولقد نزلنا في السوس الاخر حتى لهوا علمنا به
 وفي الصلح ان علي بن ابي طالب قال لا يكون منكم عثمان عن اسمه فليعرفوه قال عليا فقال
 فسمي اهل فارس خوفا فقال ما علم على بتسمية اهل فارس فقال النبي صلى الله عليه واله علم الله تعالى
 الاسماء التي علمها ادم وفي تفسير النفاث عن ابن عباس ما علم واصحاب محمد في علم على الاكثرة في
 احدى في كتاب الحسن البصري راي الحضر صفورا وضع نقطه على يد موسى فقال هذا الصفود يقول
 ما علم وصي بي ياك في امر الزمان الا كما اخذت بنقل من هذا الخبر وفي المناقب عند الميرزا في قوله
 صلى الله عليه واله ما بان الناس يوم القيمة بالاعمال فلا تنفعهم الا ما قبلت انا وعلى بعد قول الله تعالى
 جعلني من امة قط وجعل عليا كقط عدل وهذا يدل على زيادة علمه باعماله الموجهة للدارين
 ولا يخفى ذلك الا على ذوي بين انهم في بعض الاخبار ان عليا ميران لقط لاسفاه فيهما لا الله نفسه
 صنع الله عليه واله للقط ميران قط في لوى حيدر يا قوم لا تخشوا الله ولا تهابوا الله ولا تهابوا الله ولا تهابوا الله
 وده طوبى له فكل ايماناً والله يعجزهم لو انما فله الجنان والابوى النيران
 من لم يولي الرضى قداف خب ليتم كافر قونا

ابن النضر
اذا

٤٥١

٤٥١

٤٥٢

٤٥٢

٤٥٥

٤٥٦

٤٥٧

٤٥٨

فالجراح روى عن علي بن ابي حمزة عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال كان علي بن الحسين ينادي من كان
 يخلص رسول الله عداوة او ينقلب في مكان كان تاه بطول بنا او عرق برفع مصلاته فجاءه في ذلك
 تحت منبره اليه فقال الثاني الاول اذهب هذا لشرف الدنيا في هذا وانا ما اجد فقال
 لونايت كما نوى هو كنت عند ذلك كما يدهو اذا كان انا يقضي عن رسول الله فنادى ويكر
 اكرالك ففرقوا بين المؤمنين وغيرهم فقال الثاني انتم سبتم علي ما فعل فلما كان من الغدا فاما عراقي
 هو صاحب السراة جاعل من المهاجرين والاضواء فقال لهم وصي رسول الله فاشير اليه بكرم قال انت
 وصي رسول الله وخطيبته قال نعم فاشيرنا قال فاشير الثانيين الثانيين الثانيين فاشير لي رسول الله
 قال وهاهنا النوق قال اشير لي رسول الله مع اربعة واثم ثمانين نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم
 فسمعوا ان قال ان لا عرابيها قال فاسئلوه الاك الشهود بما نقول فظلمهم من ثمانين وثلث صلوات
 اليهود على رسول الله صلى الله عليه وآله ما يتقدموا لله ما انت وصي رسول الله وخطيبته
 فقال لهم سلمان فقال لا عرابيها حتى اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله مع اربعة واثم ثمانين
 حتى انتهى الى علي بن ابي طالب فقال انت وصي رسول الله قال نعم فاشيرنا قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله ثمانين
 نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم فقال له على سبيل اهل بيتك فاكنت لا عرابيها على من يقبلها
 وهو يقول استهدانا الى الله الا الله انك وصي رسول الله وخطيبته فهذا وقع الشرط على من يديه
 وقد سلمنا جميعا فقال علي بن الحسن انطلق انت سلمان مع هذا الاعرابي الى وادي فلان فناد
 باصالح باصالح فنادوا جابك فقال ان امير المؤمنين يقرأ عليك السلام ويقول لك هلم
 الثانيين النوق التي تحتها رسول الله صلى الله عليه وآله مع اربعة واثم ثمانين نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم
 فنادى الحسن فاجابهم ببيتك يا بني رسول الله فنادى اليه وانه امير المؤمنين فقال السبع الطاعة
 فلم يلبث اذ خرج اليها فنام نامة من الارض فاضح الحسن الزمان فنادوا له الاعرابي وقادوا

فجعلت النوق يخرج حتى تم الثمانون على الصفة
 فالجراح روى عن علي بن ابي حمزة عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال كان علي بن الحسين ينادي من كان
 يخلص رسول الله عداوة او ينقلب في مكان كان تاه بطول بنا او عرق برفع مصلاته فجاءه في ذلك
 تحت منبره اليه فقال الثاني الاول اذهب هذا لشرف الدنيا في هذا وانا ما اجد فقال
 لونايت كما نوى هو كنت عند ذلك كما يدهو اذا كان انا يقضي عن رسول الله فنادى ويكر
 اكرالك ففرقوا بين المؤمنين وغيرهم فقال الثاني انتم سبتم علي ما فعل فلما كان من الغدا فاما عراقي
 هو صاحب السراة جاعل من المهاجرين والاضواء فقال لهم وصي رسول الله فاشير اليه بكرم قال انت
 وصي رسول الله وخطيبته قال نعم فاشيرنا قال فاشير الثانيين الثانيين الثانيين فاشير لي رسول الله
 قال وهاهنا النوق قال اشير لي رسول الله مع اربعة واثم ثمانين نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم
 فسمعوا ان قال ان لا عرابيها قال فاسئلوه الاك الشهود بما نقول فظلمهم من ثمانين وثلث صلوات
 اليهود على رسول الله صلى الله عليه وآله ما يتقدموا لله ما انت وصي رسول الله وخطيبته
 فقال لهم سلمان فقال لا عرابيها حتى اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله مع اربعة واثم ثمانين
 حتى انتهى الى علي بن ابي طالب فقال انت وصي رسول الله قال نعم فاشيرنا قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله ثمانين
 نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم فقال له على سبيل اهل بيتك فاكنت لا عرابيها على من يقبلها
 وهو يقول استهدانا الى الله الا الله انك وصي رسول الله وخطيبته فهذا وقع الشرط على من يديه
 وقد سلمنا جميعا فقال علي بن الحسن انطلق انت سلمان مع هذا الاعرابي الى وادي فلان فناد
 باصالح باصالح فنادوا جابك فقال ان امير المؤمنين يقرأ عليك السلام ويقول لك هلم
 الثانيين النوق التي تحتها رسول الله صلى الله عليه وآله مع اربعة واثم ثمانين نامة محرمة كل الصلوة فقال لهم
 فنادى الحسن فاجابهم ببيتك يا بني رسول الله فنادى اليه وانه امير المؤمنين فقال السبع الطاعة
 فلم يلبث اذ خرج اليها فنام نامة من الارض فاضح الحسن الزمان فنادوا له الاعرابي وقادوا

وقد هلك كما امره فاذا هو الغريب السعد قد اقبلت معبته فتهافت اليهودي فاجابوه
 وقالوا عليك ما جابك في هذا الوقت الى هذا الوطن وهو من موطن اهل النار قال اجبت
 بسلامك عن كونك ابن خلقها قال فاجابوه في موضع كذا في جيطان كذا فكتب العلامة
 ثم قال عليك اتبع دين محمد صلى الله عليه وآله وانفقت الحريز وجمع اليهودي الى بلاد خيبر
 خرج سليمان وطلعت ابل وحواليه وتبع ما في الواحة فخرج كذا من اولى الفضة كذا
 من اولى الذهب ثم قرع عين ارجاحه دخل على علي بن ابي طالب فقال يا امير المؤمنين تهذان لا
 الا الله محمد رسول الله وانك وصي محمد ووجه امير المؤمنين فقال كذا سميت ووجه غير
 درهم ودينار فامر فيها حيث ارك الله ورواه واجتمع الناس فقالوا العلي كيف علمت هذا
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وان شئت اخرتكم بما هو صعب من هذا قالوا فافعل
 قال اكرت ذات يوم تحت سقيفة مع رسول الله والى لاحي ستا وستين وطئة كل ملائكة
 اعزهم بلغاتهم وصفاتهم واماماتهم ورسولهم

[illegible][illegible][illegible]

الحق المستقام الذي هو الواجب على كل من له عقل ان يعرفه...
والله اعلم بالصواب

بعض

واصل

للمر

هذا هو الحق المستقام الذي هو الواجب على كل من له عقل ان يعرفه...
والله اعلم بالصواب

بعض

واصل

للمر

الحق المستقام الذي هو الواجب على كل من له عقل ان يعرفه...
والله اعلم بالصواب

بعض

واصل

للمر

هذا هو الحق المستقام الذي هو الواجب على كل من له عقل ان يعرفه...
والله اعلم بالصواب

بعض

واصل

للمر

فقال علي عليه السلام خلفني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ما تأتي
ان تكون من غيري هرون من موسى الا اني انا بنو علي وسعته يقول له غيرنا عطين الوارثه عدا
رجلنا عليه وسلم وبالله ورسوله قطارنا اليها فقال دعوا عليا فاني اومد
فيصقوه فينبذهم في الزاب ففعل الله عليهم ولما نزلت هذه الآية فذبح اباها واما ابناها و
سماكم واقتنا واخاكم دعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليا واخاهم وصبا وصبا
فقال الامم هؤلاء اهل البيت وهذه ارض بيتك اكرمك كل عجم الغزاة المستسلمة
جميع الكائنات التي كانت تعبد من قبل من الالهة وكبروا وخلفيت واستندوا وانظروا
وكنوا عسفا وخلفيت على عجم وغزاة لك عسرة الامة في الامم والارواح والجلد انت اكرمك
جميع الكائنات على النبوة وبعضه قري من اكرمك اياها على انت شري من اكرم النبوة واهيك
دليلنا امامه وذلك وانما نحن نذكر وهما احب وهما اقرب الى الله
يعني انهم عليهم السلام احب عند الله وعند رسوله من بين الناس الاخرين وكل من هو كل
ليس الا امامه وذن غيرهم عليه السلام الا امامه وذن غيرهم اما الصغرى فطهرت الماير
المنقى ومحدث اعطى الزاية كما ينبغي واما الكبرى فان الامام عليه السلام
ايصال العبد الى غير الاحب مع وجوده فينبذ ويقتل لان الاحب هو افضل ولا يقبل
عليه الفضل اما حديث الطاهر ذكر في طهر الشاكرات في كتابه وقال صلى الله
عليه وآله وسلم قد احضر البيط الماكلة للبهائم التي احب خلقك اليك اكل منه
هذا الطير فاجاب علي عليه السلام فاكل معهم منك وكان الشرا حاضرا فسمع قول النبي صلى الله
عليه وآله وسلم قبل يحيى على عتقه لك جاء الشرا لعل قال استغفر ملكك وشاة عندك
تفعل فاجبه بقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم واما حديث اعطى الزاية فذكر في طهر
حيث قال يقول ما من معي الحبيب اسم سجانة فانه معي العقل والمساكين الصغار

[illegible]

فليس
مستند

[illegible]

والأخلاق الصالحة منذ عالجها وى سلم وجرها من على الصلوة والسلام قال يمين جبريل عليه
السلام بعد جلا يقول الله عليه السلام ويحب الله ويسوءه ويحب الله ويسوءه وسوءه فبات الناس يحسنونها
لعلهم يمين يعطاها لها أصح الناس عدولا رسول الله صلى الله عليه وسلم والحمد لله رب العالمين
وقال ابن كثير في كتابه يقول هو رسول الله فاستقر عليه نصرة عبيده وعلم فرائضهم
كان يمكن برجع اعطاهما الآية قال على بن عبد الله قال رسول الله افا ظلمتم حتى يكونوا مثله قال بعد
ما ركب حتى تفر ابائهم فتردوهم الى الاسلام واخرجهم بما يحب عليهم من حق الله تعالى
فيه فوالله لا يهدي الله تبارك وجلوا أحدكم من غير ان يرضى عنه فوالله لا يهدي الله تبارك
على شيء فوالله لا يهدي الله تبارك وجلوا أحدكم من غير ان يرضى عنه فوالله لا يهدي الله تبارك
صدق واقوالهم قالوا يا ابن أبي سفيان سمعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يهدي الله تبارك
على شيء فوالله لا يهدي الله تبارك وجلوا أحدكم من غير ان يرضى عنه فوالله لا يهدي الله تبارك
والله تعالى واراد ان يحقق الناس بعبادته المصيبة التي هي الصفة العلية التي هي اعلا
ووجاه المصيبة على علي بن ابي طالب وكان بين الصلابة التي اعلمهم في منتهى حد من عباد الله
منهم سماعي واهل الكتاب ومن غيرهم من بين الصلابة التي اعلمهم في منتهى حد من عباد الله
ان يثبت لك على علي بن ابي طالب فوالله لا يهدي الله تبارك وجلوا أحدكم من غير ان يرضى عنه
ثبتت هذه الصفة هي الحق الموصوفه التي هي الصفة العلية التي هي اعلا ووجاه المصيبة
بصفة محسوسة بذلك بالاصداق التي بها وهي جبريل عليه السلام في قوله صلى الله عليه وسلم
في وصف علي بن الحسين في قوله تعالى في قوله صلى الله عليه وسلم في قوله صلى الله عليه وسلم
توقف في ثوبه الصفة التي هي الصفة العلية التي هي اعلا ووجاه المصيبة
هذه الصفة التي هي الصفة العلية التي هي اعلا ووجاه المصيبة
وهو ما يحس من ميثاقه عند كل واحد من علمه ان عليا عليه السلام في وصف بصفة هذه الصفة
الغضن في رايه الا حبيته على اصل المحبة في ذلك والارادة في علو مكانة علي عليه السلام

فليس عس
مكتف

وغير ان ايقاه الله الى خبره وانما الفرقان ضرب على يوم الخندق افضل عبادة
التقنين لله وهذا هو صانع يرفع على هام الخصوم ويدفعهم ويقطع انفسهم
فاعلم ان الخصوم المعلوم بيقولان الافضل بكون من جهة كثرة الثواب بل وبك
اكثر ثوابا من على فهو المطلوب فيدفع ذلك بان كثرة الثواب يتفرع على العمل
اما العلم فهو عليه لا علم من جميع الناس فاما ان يكون لما علمه لا لا تقاوم حديث
الاث والكلالة وحديث هذا المصنف وغير ذلك مما نقلناه عنهم شاهد بذلك ولما
العمل فضيلة عليه لما افضل من عبادة التقنين فلهذا كان له عمل فهو احد من التقنين
فهو مفضل فقول على اكثر ثوابا من غيره فكل اكثر ثوابا هو مفضل للامامة وقد عرفت
فما هي تلك الامامة ومن اما الصغرى لما ذكرناه من ان التقنين يتفرع على العلم والعمل وهو العلم
والاعمال واما الكبرى فلهذا من الخصم فتدبر فتدقق وتبين في المخطئين والراية
لمن يجب الله بالدين يعني يكتفي للعامل حديث لا عظيم الزيادة لمن يجب الله
ذلك المصنف بالدين ان من يعقل عيان الكلام يدل على فهم حقه عليه ان غيره عليه
ليجب الله وسواء لم يجب الله وسواء لم يكن محبوا عند الله وعند سواه لم ينسأ
عهد الله والامامة اما الصغرى فلان فخرهم عن المجاهد وعدم تبنيهم على امر النبي صلى الله عليه وسلم
وحين غضبوا على الله عز وجل في ذلك وفي ثوابه وروي نقل الروايات القاطنة ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم لم يرض عن احد من بني امية ولا من بني عباس ولا من بني فاطمة
فلهذا جسدت كتبهم والذين يبيعونهم ويبيعونهم الذين يبيعونهم بها وروى الذي يبيعون
بها وان سألني اعطيتهم فان استفادوا اعتدوا وقالوا لعل الله يبعث اماما اذا جاب الله تعالى عبدا

اشار الى

الكتاب عند

وذلك كيف
عن قوله تعالى

دعا

دعا جبريل وقال في احب الناس الى الله قال جبريل ثم نادى في السماء ان الله يحب فلانا
فاحبوه فحبه اهل السما ثم وضع له القبول في الارض وقال في بعض تلك النسخ فقول
اذا قلت انه محبوب الله ورسوله فحبه اهل السما يكون جميع اصحابه من الحركات والكنات
والارادات وغيرها عاقد من صفاته تعالى والارادته لا والله جانه فذلك معنى العصمة
فهو امام وهو المظلم

حدثت لمؤتيت الساجدة ثم جلبت شاع بين الساجدة
اشارة ليقاه الله تعالى في قوله تعالى فاحبوه فحبه اهل السما ثم نادى في السماء ان الله يحب فلانا
كبرت الى الوسادة ثم جلبت عليها القضيبة بين اهل السجدة بنقائهم وبين اهل الابل
باغبيهم وبين اهل الارض بين يديهم وبين اهل القرآن بغناهم والله سامن لثروت في راي
بحر واسهل واجل واسا والارض والارواح والارواح والارواح الى العلم فمن تركت في شئ
نقلت وتكررت في بعد ذكر هذا الخبر اشارة على هذا القول الى العلم اجماع هذه الكتب
ولا يصلة هذا القول منه على كل الادلة فتطلع من انواع العلوم واقسام العبادات التي ذكروا موضع اخر من كتابه
وعن الصادق ع في قوله تعالى فاحبوه فحبه اهل السما ثم نادى في السماء ان الله يحب فلانا
الشعة والناس في روايات اخرى والناس في روايات اخرى والناس في روايات اخرى والناس في روايات اخرى
قال قال الله عز وجل والاعمال والاعمال والاعمال والاعمال والاعمال والاعمال والاعمال والاعمال
وسا لهم ويكفي هذا خبري اما من لان الامامة لا بد منها من العلم بطريق الخلال والحكم وغيرها ما تيسر
الناس اليها ولم يكن في العلم بها فم يكن اماما ويكفي في علمهم هذا الخبر الذي يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
فكل من علم انما في المخطئين والراية لم من احكامها منها حديث
شاربا لغيره ان يقام الحديث بالشارب وبعض سوطا اماما لا يكون له من علمه
مدا ولا يثبت ثم قامه عمر بن الخطاب ع هذا من واليه فلما افهمك الناس في شئ بهما يحق

الكتاب عند

وذلك كيف
عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

وحي في القلوب والخيال ورده للشمس مرتين واما بيان حربه فقد ذكرناه
امامه للشمس مرتين فاحد بعد خروجه عن ارض بابل والاخرى كان له على الله
في حربه عيسى وذكر صاحب كتاب في رفع الشمس ودت له عيسى في ثلث عشر موضعا
وعن المصنف في ان الاطلاع على تعليم تلك الكتاب واما الرد في هاتين الموضعين فخالق
وقلب الطير في شهوره وفي قصائدهم وشعارهم من روى الحسن كادري جاري
انه صلوا عليه وانه قال في المنا معاشرة الناس هذا على ما يطالب سيد العرب والوحي لا يركب الا بالعلم الا ان
قال المادعي وهو مني من هرون من موسى الا انه ياتي بعري حيا لله وسوله وحججه ودين
لا يقبل التوبة من ثابت الا يجيب فقال الحسن فقال لا يقبل التوبة من ثابت الا يجيب
احي رسول الله صلى الله عليه وسلم والصهر لا بعد الصاحب ما قوم من مثل على فقد دوت الشمس
من المغرب وايضا ما دوت الشمس بابل فتدق لمة السعدى وقد اوصى بها الشمس في
حتى تصفيا صلوة العشر في مهل الا انهم حين يذوقها فيلقع طوعا بلبسة منها على كل
فذلك اية فينا وجهه فكل من في جميع الناس من مثل
ومن بعد ذلك رسول الله في الاول وذكر السيد محمد بن ابي في قصيدة الموهبة
دقت عليه الشمس ثمانية وقت الصلوة وقد دقت للغرب فالسيد لاجل المصنف في
هذا خبر من روى الشمس عليه في حياة النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر بن عبد الله بن ابي
محمد بن المؤمنين محمد بن علي بن ابي طالب وقت صلوة العصر ان يهضوا لانها فرج النبي صلى الله عليه وسلم
من قوم فلما مضى فيها وابته النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر بن عبد الله بن ابي طالب وقت صلوة العصر ان يهضوا لانها فرج النبي صلى الله عليه وسلم
الصلوة في وقتها فان قيل هذا يقتضي ان يكون عليه ثوبا صابيا في تلك الصلوة قلنا عن هذا
جوابا انه احدثها انما يكون عاصيا ان ترك الصلوة بغير عذر وان عالج النبي صلى الله عليه وسلم

الكتاب عند

وذلك كيف
عن قوله تعالى

الكتاب عند

وذلك كيف
عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

عن قوله تعالى

فليس عس
مكتف

117

فليس عس

انوار

[illegible]

وبما سن البود وقالوا ان كنت الوصي عليك فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
ان في هذه الارض بعضها خراج عليها مكتوب باسماء عربيه وانه يظهر هاجز وباعث فيها
من العرب الا عربيه وباعث فيها الا عربيه فان كنت كذلك فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
فتبعه الناس والبود حتى دخلوا البريه فرأى للملوك فقالوا انزلوا بها حتى فرغوا منها
وصلى وابادوا بها الله فمحمّد بن محمد كانا عند الصبح هبت ريح على انزل فسفت احد الملوك
الذي على الارض فقالوا له انزلوا بها حتى فرغوا منها فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
فبايعت الكتابه وهو العربيه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
وابرهم وممن على وجهه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
تغفلوا وتغفل في هذه الارض فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
معينه وكان معاليه في البريه فانها فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
العربيه حتى بلغوا الى البريه كان راجع فيه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
بعينه وكان عند الوهاب فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
العسكر وجعلوا الى راجع فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
سماكتها الى البريه ان وصفي بن اخرا زمان يظهر هاجز الماء وعسكره على الارض
حركة الصبح فلم يبقوا عدا عداه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
والكاظمين على ذلك فاما حربه مع البريه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية
فقد ذكرنا في كتابنا في البريه فمحمّد بن محمد قدّمنا في كتبنا الهدية

واخبرني عابد بكره صلا صليها بكل كرب وبلاء يعني اخبرني عابد بكره صليها
 بكثرة كربها ^{بغير} ~~بغير~~ طاعة على الخبيث ما يات عنه حيث قال عليه السلام ما من عابدين يكون واحد
 ابي ناسفان عابد بعد قتل الشئ عتيكه واجزا القوم بالاستيذان في محبي حاج من غيري
 يعني اخبرني القوم بالاستيذان في محبي حاج من سفل الدماء وقتل الاصحاب وامره بالفرار
 والبرء فقال له يا مروت كفى بقبولك والبرء من غير طاعتنا من غير طاعتك مني ^{بغير}
 حكمة منهم ^{بغير} ~~بغير~~ انما يات عنه اخبرني عابد بكره صليها بكل كرب وبلاء يعني اخبرني عابد بكره صليها
 وكان ذلك حين خرجها الى البرء وكان بعد قتل عثمان فذهب اليه عند اصرار مني عتيكه
 وكان حالها يسيم لئلا ويعين النصي فخلها فامر عتيكه بفتح اجاز السراج واذا لم يرح
 اخر سلا ذلك قال كبره ما كنت مستغفرا عما صمته اموال المسلمين والسر من بيت المال
 وما حضرته امرت باطفاو ذلك واكرهتم السراج والصنع فاخرجه بعد قليل فقال لا هذا
 يا عبطينا ما منته يريد فخرج الى البصره وعاش فيها وعي نفسه تعلنا فقفا وطلبا يوما
 فمزل فقال اخي زبديك العبره فقال عتيكه ان كان البصره والعنته ^{بغير} ~~بغير~~ فمزاك ^{بغير} ~~بغير~~

[illegible]

وكان ابن عباس بان يحكي القوم مع شيخ من عرب والشيخ هو ابي القاسم القزويني
وعلى ابن عباس قال القوم واحد من شياطين فقال ابن عباس القزويني
في الاشارة قال عليه السلام قار وهو جالس اخذ البيعة اليك من قبل الكوفة
رجل لا يريد دن رجلا ولا يقصود رجلا بيا يعنى على الموت قال ابن عباس فرغيت
لذلك رجعتا فيقص القوم عن العداوين بدون عليه فيدل الامر علينا اول من هموا
وباني حصاة القوم حتى ردوا اليهم فجلست احصهم فاستوفيت عددهم فسمعتهم
رجل وتغنى وتعين رجلا ثم اقطع جمعى القوم فقلت والله وانما الله را جولى
ما ذا فعلت بما قال فينا ام فكرت في ذلك اذ رايت شخصا قتل منى قاتلا واذا جولى
عليه فما استوفى مع سيف وورثته واذا رثته من اميل من امين ففعلت وقال الله
بيك ابا يعلى فقال له امير المؤمنين عليه السلام وعلمت ما تبغى قال لا تسع والطاعة
والقتال بين يديك حتى تموتوا وبقيت عليك فقال له ما اسئلك قال اويس قال انت
اويس القزويني قال نعم قال له امير القزويني عليه السلام صل الله عليه وسلم الى اذ انت
صلبنا من امتي يقال له اويس القزويني يكون جرحا له وحرثا له ولم يموت على
الشهادة بل دخل في شفاعته مثل البيعة وقصته قال ابن عباس فاسر في معنى ذلك

فيلسوف

فليس
مكتوب

سماعه رحمه الله

[illegible]

و اما

[illegible]

ويعتقل الالهة
لكنه اختصه بجز
لا تسبوا الملك
وعين الملك

۲ لاجیر صفا راعی
عبدی نظن

ان يكون منقول الى
حاكيا للحكم المحمدي
عن الامام فيكون
لا يخبر عن الامام

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

دائرة جند

[illegible][illegible]

در کتب محض

010

011

012

013

019

010

050

050

فَلَمْ يَدْعُ فِي الْكُوفِ وَالْكَيَّانِ أَحْسَنَ بِأَمْرِ الْإِيمَانِ وَأَرْشَدَ النَّاسَ إِلَى الْإِيمَانِ
فِي غَايَةِ الْإِيمَانِ

يجب نصبه لا لأصل في النظام للعباد لأن الامام لا يشاء وهم
مسلحون بالعبودية والدينونة فيهما المستعمل العباد وأراد الخاء والياء
فما سبق لا يوراد وكل ما هو الأصل في كونه لا محالة لا يوراد
نصبه على لا محالة فيجب نصبه فهو الظاهر أن وجود الأصل واجب تركه
فيكون الوجه المرجع على انفسه في كل الحالة
وجوز الباطنة
ان لا الأصل اختلال بالنظام في الاماكن وجود الأصل واجب تركه
فيما ذكرناه وفيما نحن فيه من نصب الامام هو الأصل في حاله وكل ما هو
الأصل واجب عليهم نصب الامام واجبهم فديننا المقدس
يحصل ما هو المطلوب من ظواهر القرآن
لكنهم في ذلك الغرض هو الغرض عن الثواب الذي المشمل على
التعظيم والجلال والخالص من اعقاب المشمل على الاستغناء والاهانة
اذا ما هو الواجب عليه سبحانه اللطف
الذي هو الغرض للعاظمة المبدعة عن العصية لئلا ينقص الغرض اذ
فمنه سقم غرض على الحكم فضلا على الحكم الكائن بغال ونقص عن
ذلك علوا كبيرا والفرض هو امتثال بالتكليف والاهل بينهم وهم
غرض الظاهر والمقصود عليهم السلام كما هو الروي وعليه

فكان الاختلاف من مادة موضوعه المصنع ويطلق الخلق عليها
ولا ينافي الاختراع كما ورد أن القطة إذا وقعت في آثم قال الله بخانه
أخضر وأصو وألوان آدم وصور وأصو ومثل واحد منها لا
ذلك الثوب إلا بقاها من غير أن يكون من الخلق آدم ولم يسبق له
نصير وهذا واحد من العاقل نفسه الخلق وصفان لا يخلان آدم على
صورة لم يسبق له الخلق على صورة وهو العالم بأسره والله سبحانه
وأخبرنا عن أنكر نزل على علمه وقد نزل به جنة وغير ذلك من الصفات
التي هي من صفته على زمان المكان وأما أنه واحد فهو على الأول في
فصلها من جهة إمكان العالم واحد ومبدأ وجوده بالغير أو بنفسه
إذا إمكان نزل على ما ليس بوجوه وجوده على ما هو غير عينه لا شيء
والحدوث على ذاته محدثا أحد فقالوا بما على ما ليس بهما أو الجواب
بالغير والاختلاف على واجب بالذات غنى ذاته لا يفتقر على الوجود فلا
باعتبار نفس العالم ولا يمكن الاعتناء بحسب صفته فضلا عما قد ذكر
وعلى الثاني فلا خلاف لعدم نظام منظرها على النظام من أرضها والوجود
على الوجه لا يحكم بالانسان على أن هذا الحكم ومقتضى الصانع على نفس واحد
على ما هو عينه على كل واحد فاعلموا على ما علموا وفيه نسبة آدم على
دليل التنزيل والامانة بل من مقتضى الحكمة النظام وأما على وجه الحكمة

بیت الحجاب

ان الامام اكمل الانبياء
وجبه الخبايا بالنظام الاشرف

عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَا نَحْنُ مِنْ أَنْوَارِهِمْ ظِلَامُ

بنفصانه و ذهابه كناية عن انشائه و اضاءته و الاسناد بنورهم لان جميع
الانوار مخلوقة من نورهم و ان الظلام استغارة للجمل و هو ينقص بنور
علمه لو اراد اخذ بجمل و جمها اخر و في شان الخلد ان العلم انما

اعلم ان قيل الحق
والكرام يجب ان يعرفوا الامانة في الامانة اذ الصديق بالثقة مستوف
بصوتهم ثم انظر في احكامه فنقول احوال التعريف ما قالوا ان الامانة
هي وبات عامية في امور الدين والدنيا الشخص انشا على وجه التبع
والخلافة في الامانة جنس قريب لعلنا ونضيف ما بالعموم فمما يخرج
برئاسة الفتاة والوافق بل خاص وحوال خاصة فنقول في الدين
بحج برئاسة فملك عبث وباتة الدنيا وخاصة فنقولنا الشخص
انما في القوي في الموحدة فغير اشارة الى وجوب وحدة الامام فكل من
واته شخص معهود بعين اى شخص كان فنقولنا على وجه الخلافة
للمرج النبوة فانما انشا برئاسة عامة على الوجه المذكور فلا بد من
فصل يخرج حلالا وبعضه ما اخرجوا عليه برامض الفو الحق يخرج عنه انشا
فيقولنا ان الامام عموم الاول فامة برئاسة عامة لكن ليست برامض
الحق والاحكام ونفاد ان الامانة خاصة فغير التامة فامة فامة الامان

و قال يا ايها الفخر ذر الهمس من ذر الهمس فجمع
في حاله اعد في الحال فارجع راجع

وذكر ابن حجر انصافاً في كتابه المستفي عطاب التسل في
مناقب ال رسول ارضنا واطوب صفون بها واطول عليهم عليهم
السلام والى ال رسول الثانية اهل البيت الثانية النضر ووالا ائمة
ذو النضر خال خطن ائمة الغاطي عن كل واحد منها مقصد
سني ويناظره عرف على كل كتاب وان كانت جليلة فبها مقصد
وهذا القسم معوض وكشف غايها وتفصيل ما قبل فيها تفصيل
الاموال وحكم بقدر الاستدلال بالانواع بعضها على فواظروا الحسن
والحسين عليهم السلام
السلام كما في اربعة اقسام بامر سبحانه فاذابا بامر واذك خبر
ادب واذك وصلة ولا سفة ولا فواظروا هم وسيلة للفوز برك الامام
ولطفا قال صلى الله عليه وآله والصلوة على نبيكم والبركة
تستضيئوا بنور وسعدوا بفضله كراما تاهله ولا فواظروا
جامع الاخبار قال صلى الله عليه وآله وسلم من صلى علي في كتابه
لم يزل الله ملاكاً فصل عليه زاد الله الكتاب مكتوباً في يوم القيمة
فطبعها ما لم يعلم ولا سفة ولا فواظروا بغير الحجة
الاسمعة ائمة ولا يلزم من التعلق بالانقطاع فذكر وقوله انما من
انصار الله الذي اذهب اوصي ائمة وادابا القلام والليل والكم

بِقَضَائِهِ

الادب ان يقال احوالنا في
ادبنا في

عبد

تلقى الوجوه التي لا واسطة وفي الامام بالواسطة واختلف الناس في
 نصب الامام فذهب بعضهم الى وجوب عقلا وبعضهم الى وجوب نطقا
 وذهب بعضهم الى عدم وجوبه والفقهاء بالوجوب عقلا واختلفوا
 فقال بعضهم بوجود من الله سبحانه وبعضهم بوجوده على الله سبحانه وبعضهم
 يقولون بوجوده على الخلق اما الذين يقولون بوجوده من الله فاما هؤلاء
 ولا سيما هؤلاء والفقهاء يقولون بوجوده على الله سبحانه والفقهاء يقولون بامانة
 بعصب الكثر من المؤمنين عليه السلام بعد النبي صلى الله عليه واله
 واختلفوا في طريق معرفة بعد انما فهم على انه هو النسخ من الله تعالى ومن
 هو مضمون من قبل الله عز وجل ان لا واسطة في شئ من شئ انما يحصل
 بالعدل والنسب مطبقا الكليات انما يحصل بالنسب لا غير ذلك
 الزيادة انما يحصل بالنسب لا غير ذلك انما يحصل بالنسب لا غير ذلك
 فم اصحاب الجاهل والبلقي الحسن البصري من المعتزلة واما الفقهاء
 بوجوده على الخلق مع ما فهم اهل السنة وهذا الفريقان اجمعوا على ان
 الامام بعد رسول الله صلى الله عليه واله بالخلفاء اثنى عشر في الثلاثة
 واما الفقهاء يقولون بعدم وجوبه فم الخوارج وبعض من المعتزلة في
 المذهب في الامامة وذهب معاشر الامامية لموافقي غير انما
 واجبه عقلا على الله سبحانه وهو الحق وهو مزارع الصدق وذكر

بوجوده

الامام انما هو الله تعالى في هذا البيت دليل على وجوبه
 عليه سبحانه من الامامة والولاية والامامة بحسب العدل والعدل والعدل
 ومناه بالعدل الغير وقوله في هذا الفصل هكذا انما هو الشرف
 المنصوص لوجوده اسما وشرفا وجوبه في الوجود بالجداد واجبه الوجود
 له نصيبه لوجوده من هو ومنه مع احقية وجوده لا شرف لعدله المسمى
 المنصوب فيه كاشف لاعتقاده بالنسب الى ما ذكره على وجوده اهل الامامة
 الامام العدل الخ لهادي الحق الامانة من ذلك عصمة وعدل الله تعالى
 ولا يمكن ذلك المعصوم بحكم العقل ان يكون بعد الرسول الخ لا غير ذلك
 ابي بكر وعباس وغيرهما لا يمنع التولية لغيره من عدم ثالث ضرورة
 عدم عصمة الاول بغيره من خطأ ضرورة من امتناع القول بعصمة الثاني
 لا سيما في ليس بضروري وليس بضروري يكون بحسب عدم القول ايضا
 فيه فلا طريق له ولا تكليف في المذهب بحسب فاذا امتنع امانة على
 بامانة القول بعصمة الغير وجب القول بامانة على لا يمكن القول بعصمة
 لاختلاف الامانة فيه فلا مصادف للمعصوم الذي حكم العقل الامانة
 المؤمنين على العقلية على الولاية الظاهرة في النبي ما هو والجداد ايضا
 الله تعالى فنقول لبقاء قوله بالظلم لا شرف للنسب او العقلية لاما
 فهو واسطة لا يثبت فنقول الامام اشرف بوجوده وادنى بوجوده

وفي وجوده وجوده بها
 لطف وغاب عن غابها

بفضيلة النظام الاشرف لانه المبدأ المعدل اعداء المعصوم سواء وعلى اشرف
 بفضيلة النظام الاشرف لانه المبدأ المعدل اعداء المعصوم سواء وعلى اشرف
 ويحتمل ان يكون النسخ في ذلك لا سند له لا يضره منسبا
 ان الامام المنصب عدم الناس في خطه من الجاهل والذين يرونهم
 عما يرضونهم بحسبها وكل من كان لا بد ان يكون اهل الامامة في طريق القيادة والاول
 ترجيح المرجح او ترجيح الامام بحسبها لا يضره عند العقل فنقول بعصمة
 الرسول صلى الله عليه واله على اهل الامامة وكل من هو على امانه عليه
 اسام وغيره لم يكن اهل الامامة وكل من لم يكن كذلك لم يكن اماما فذهب
 لم يكن اماما فذهب المذهب الصغرى فمروية واما الكبرى فلما ذكرناه
 وفلا سند

بوجوده

لان اللطف هو ما يعبر عن الطاعة وبعد عن العصية وذلك لانه
 في الامانة وبيان ذلك انما استولى سلطان الشرح والنسب على
 المتكلمين بحسبها فم محمول ما ذكره في كل هذه الامانة من طاعتهم
 الى الظلم ونفوذهم عن الامانة امكن وقوع التورود والفساد فيفسد
 فيستولى بعضهم على بعض ويضع بذلك الفتن والفتن والفتن او يقع
 الهج والمج المؤذيان الى هلاكهم وقد علم الفاعل ان الحرب فواعدا لشيئا
 ضروريا ان الناس اذا كان لهم رئيس فاهم طاعة فيما بينهم برقع البلاء
 عن غيرهم ويخرج القائل عن ظلمه وينصف المظلوم عن ظلمه ومع ذلك
 يحملهم على الفرائض العقلية والوظائف الدينية ويرد عنهم عن الوجبات
 الباعثة لاختلال نظام امور معاشهم ويبتغيهم عن فواجب المؤذية والوال
 في معادهم كانا مع ذلك الى الصلاح اذرب ومن انفسا لا يعدها
 نفعي باللطف لانه لا يكون الامانة لطف وهو المطلوب وعلى الثاني
 فبان نصرة الامانة من الله سبحانه لطف وكل لطف واجبه فم واجب
 اما الكبرى فمدينه سابقا واما الصغرى فمدينه لاحق للاحتيال الذي الى
 نصبة وذلك للاحتيال لما كان في جميع الامانة فيفسد فيفسد فيفسد فيفسد
 وفراغ من الحكم لانه لو كان وجوده لطفنا المتكلم لما ذكرتم لما كان
 الخلاص من محرومين باخفاؤهم تلك تلك الكثرة لكتهم من غيرهم

بوجوده

والتي في تمام الاوقات فكل ذلك خلافه ويعلم الامام به
وعلى اني اتقون اذا استل الامر من عنده فاما فقال الامام عليه
السلام ما مضى ان لكل من غوي وطمع في العصية من الامام
جامع في الانوار فهو طارح في تلك القلالت وعصية التمسك به
بكل الجهر ومما استل ذات في تلك كنهها حق كان صدور الخبز
منه فطر ايجابا وروا اشد منه اننا استلنا او ذلك قد يمنع
منه لخطا اذ المجمع معه ما يعارضه وقد يمكن واجتماعه معه
ولكن يمنع وقوعه لزوم انفسا العارض وشدة انفسا الى القل
وهذا على ان يورث خبر معارضته مع غيره وعبد وشبهه
للانام بالقلب الغير الخاطي ونسبة التمسك بالقوى والاعضاء
على اهل الشهور وهذا هو معنى تلك واعفاد ما في عصية
الامام عليه السلام ان الامام معصوم بجميع تلك العصية على نفسه
تلك البراهين التي في عصية سلام الله عليه وان كان العرس
يحصل بول تلك العصية بحسب العمل المتكلمين عن البراهين
الاية على عصية الامام من الوثوق به ولزوم التساكن في
اطاعته ومخالفتها من صدور الخطا منه ولزوم الخطا من
رغبة الامام العوام اذ عصية من العاصين من بعضهم في ان

ما

صدور من منتهى والله الهادي ولما عدم وجوب نصب الامام
على الله سبحانه في كل زمان وعلم وجوب عصية نقيب النفس عليه
منه سبحانه واعلامه الخلق ان العصية امر حتى لا يطعم عليها الا
علام الغيوب ويحبب ليعبر من التمسك بالله عليه والدور كان
فيما حكم انشاء الله تعالى بان النص والتبليغ ثابت وقال

يعني انه لا بد من الامام الكرام
المرتبة يقدح الله سبحانه كما كانت النجوة للرسول لا منة في ذلك
بدل على صدق دعواه وهي نص في عصية الامام والكرامة هي امر
من خوارق العادة خالية عن المعارض ومطابقة للدعوى وهو
كالنجوة الا ان النجوة مقررة بالحق

يعني النص من الله سبحانه على الامامة
ثابت باطلا وفي امامة كل امام في جميع الزمان ولم يحصل
ذلك وذلك النص بما يراه قوله سبحانه اليوم اكمل لكم دينكم
وانتم كنتم على كذب فبعضي وصيتم لكم الاسلام دينك وكيف يحصل
هذا الامر العظيم والخطيب الجسيم وان يترك الامنة في ضلال وجور
وشان من ان ياتيه ولم يره فلو اهل الدين الذين يكملون الامامة
لكن الذين صاروا كمالا ونما لقوله تعالى انك تكلم بالكفر وكبروا

ويعلم ان اخرى تدل على ان الامام في كل زمان بعدت من احواله العظمة
والخاصة من مات ولا يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية واعلم
ان الحديث صحيح مشهور بين القريبين ونوا طوا على صحته دون الكمال
الخطا فيه وقالوا ان الامام الزمان هو الذي في ذلك خطا واضح لانه
يلزم على ذلك ان يكون العلم بالزمان واجبا عينيا على كل من ادعى
به احد فان قيل ليس المراد بالزمان كل بل المراد بالزمان كل من ادعى
الصلوة فافهم واجبة عليه بالجماع فترجم على ما يكون جاهلا فافهم
ان التخصص في غير موقعه ولا فائدة فيه على ان التمسك بالله عليه واله
اضاف لوامام الى الزمان فخصص الامام باهل الزمان فافهم وليس
على اختصاص اهل كل زمان بالامام بعبادتهم معرفة وذلك واضح وانهم
يرون في الامام انما يجد على ان الامامة من اصول الدين لان جاهليا
يؤمن بميتة جاهلية وضروورا ان اهل الامامة بالامامة لا يكونون

ما

المراد بالزمان كل من ادعى
الصلوة فافهم واجبة عليه بالجماع فترجم على ما يكون جاهلا فافهم
ان التخصص في غير موقعه ولا فائدة فيه على ان التمسك بالله عليه واله
اضاف لوامام الى الزمان فخصص الامام باهل الزمان فافهم وليس
على اختصاص اهل كل زمان بالامام بعبادتهم معرفة وذلك واضح وانهم
يرون في الامام انما يجد على ان الامامة من اصول الدين لان جاهليا
يؤمن بميتة جاهلية وضروورا ان اهل الامامة بالامامة لا يكونون

والمراد بالزمان كل من ادعى
الصلوة فافهم واجبة عليه بالجماع فترجم على ما يكون جاهلا فافهم
ان التخصص في غير موقعه ولا فائدة فيه على ان التمسك بالله عليه واله
اضاف لوامام الى الزمان فخصص الامام باهل الزمان فافهم وليس
على اختصاص اهل كل زمان بالامام بعبادتهم معرفة وذلك واضح وانهم
يرون في الامام انما يجد على ان الامامة من اصول الدين لان جاهليا
يؤمن بميتة جاهلية وضروورا ان اهل الامامة بالامامة لا يكونون

فمراد بالزمان كل من ادعى
الصلوة فافهم واجبة عليه بالجماع فترجم على ما يكون جاهلا فافهم
ان التخصص في غير موقعه ولا فائدة فيه على ان التمسك بالله عليه واله
اضاف لوامام الى الزمان فخصص الامام باهل الزمان فافهم وليس
على اختصاص اهل كل زمان بالامام بعبادتهم معرفة وذلك واضح وانهم
يرون في الامام انما يجد على ان الامامة من اصول الدين لان جاهليا
يؤمن بميتة جاهلية وضروورا ان اهل الامامة بالامامة لا يكونون

ما

موسى عبد بهتلى على احدى سبعين فرقة واحد بلجندى وناقونج اناقتا
وافرنق ان تسمى على احدى سبعين فرقة واحد سطنا ناجيدى وناقونج
فنا تاروا فونق اتقى على احدى سبعين فرقة واحد ناجيدى وناقونج اناقتا
مبعد انضمام الحرب يحصل التجميع ما يكون الا احدى من الفرقة وهى التى
نُشِبَ باؤها والى مستبكم وبم عينان الفرقة الناجيدى وهما تسمى بغير
ذكر الله السلام وهى على الفرقة من فرقة الفصل فاذا اياه الله تعالى
افرنق اناقتا على احدى سبعين فرقة كمالى اناقتا واحد وضرون مجاد
المتكئين بغير فرقة من اهل البيت الذين التوسلوا بالقرآن العزيز
الشعوب والجماع اياه على ما وضرون القول من اناقتا بغير اناقتا
فالفرقة الحرة والناقة الحرة لهم الشيعة اهل البيت العقبى وهى اناقتا
واهل البيت هم اناقتا العقبى سلام الله عليهم اجمعين بالقرآن والقرآن
الغنى والجماع وسماء ابرها بالقرآن والقرآن اياه الله تعالى وحى عن
مشاهدة فونق على الامام فالسنة شجرة الجوز على الله الذى اناقتا
قدس سره الذى حيا كل فرقة على اناقتا ناجيدى وغنى اناقتا على
قوله ما الدليل الذى كُتِبَ عليه فاجاب بالجاب وحل الجواب
من وجهين الاول فانما قد نطقا كفى فى السلام وهذا ما فونق
الكل جمعة على اناقتا السلام والاقرار بالانتماء بين وجهي الجواب ودخل

وَتَفَقَّهًا

علم

مجلس

الحجة والبرهان في ذلك سوى القرينة الواضحة الفاتنة التي انما الجادة
ودخول الحجة لا يكون الا بالامارة بالاشهادين والامارة بالادلة التي
عليهم السلام وان الله عليه السلام والوصي والخليفة بعد الرسول الله
عليه والوصي عليه بطل في دعواه فلا كان القرينة الواضحة من غير
لكان الكل اجازي من شر اهل في اصول الامان الوجهة للتحقق فيهم
اكثر ليس للتجربة لانه انما للتحقق اما الثاني فانا النبي صلى الله
عليه والوصي عليه في الحديث الصحيح عليه بطل في دعواه والامارة
مثل اهل بيتي فيمنع في ذلك وقد خضع عن نصف من طوائف الامامة
انما الترك في هذه السنين التي كانت بها البسرة في هذه القرينة الواضحة
ولقد ثبتوا بالحقبة عند طوائف المسلمين فانهم اخذوا بهم ومنهم
احكامهم ومجالاتهم من امام ابن عبد الله فيمنع في محاماة الصادق عليه
وخذوا عن ابي عبد الله الساجدين في العبادين علي بن الحسين بن ابي
سيد الشهداء ابن عبد الله وهو اخذ عن ابي مدينة العلوم علي بن
ابطال البشير المؤمنين عليهم السلام وهو اخذ عن رسول الله
صلى الله عليه واله وهو اخذ عن الراجح الامير عن بكائيل بن
اسماعيل عن الكرخ عن النعمان بن الله فيمنع في ذلك فيمنع في ذلك
ولقد اخذوا واعمالهم منهم عن الصادق والوصي الذين كانوا اهل العلم

وَأَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى أَذْرِبُوا فِي الْبَيْتِ لَوْلَا دَعَاؤُهُ لَأَمَّا

على العمل باليقين والارادة والاستصلاح والاستحسان
فيه تحفيل فافكاه وخصص
نقصص على باباته واهل بيته ادرى بما في البست مما انقص عليه
القل والجمل حتى جرى الاشال في ذلك لانهم مضطربوا في غزاة العلم
واوعينه وعندهم مغالاة القليل والتأويل وفي يومهم نزول جريريل
وهم احدا الضالين الذين قال الحق في الله عليه واله ان شئتم بها
لن تضلوا ابعدى وانما لن يغفر فحقن دما على الحيض حتى وهم هنة
باباؤه الذي يؤمن منه ويوجد منهم المفاويف اقصاها لا يزلوا الى الدنيا
وانما ادلاوه اهل العلماء كان البغضة الحبيثة السرداء ليس لعدم
معرفة وجهه وخطا اشهر من كبر التسلطان وخطا آخر وخطا ثلثه
وغلط اربعين وظهر من فوفه والكلبان والاول له عرف عن الالب
والكلال كالناني والناظر عرفت الاحكام والمساكن الاول وبلغ امر
حق قال لولا على الحكم عرفت سبعين منقبت بعدك جود وجهك وايسر
فضا لنهرو عصمت وعلموا ممره ووافي فوهم وصدفهم وانما تنه
مفرغوا موم من رسول الله طاب لكار الله ضلينا الانعام والطايب
ولناهم اسوة حسنة ورجو الله سبحانه ان يدبره بالحق في السنة
اذا شئت ان ترى لغيرك من كمالها بعينك يوم البعث من لعبت التار

علم

مَدَامُ عَلِيَّ

بَعْدَ الرَّسُولِ سَيِّدُ الْمَوَالِي نَبِيُّهُ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَلِيُّ

فَاتَّخَذَ عَلَيْكَ قَوْلَ الشَّافِعِيِّ وَطَائِلَهُ وَأَعَادَ وَالْمَوْءُفَّ عَنْ كِتَابِ أَخْبَارِ
وَوَالِ أَمَانَا فَوَصَّدَ حَدِيثَهُمْ رَوَى جَدْنَا عَزَّيْزُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَارِي
لَمَّا اثْبَتَ
أَبْقَاءُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَنْهَضَ الْإِسْلَامُ وَأَجِبَ مِنَ اللَّهِ بِحُجَّتِهِ مَوْجِبِينَ الْبَقِيَّةِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَلِيغُهُ وَشَهِدَ تَرْكُ الْفُكْرِ أَنَّ الْإِسْلَامَ الْمَنْصُورَ عَلَى الْمَنْصُورِ
لِلْأَمَّةِ بِحَسَبِ هُوَ الْعَمَلُ الْعَامِلُ وَالْقَوْلُ عَلَى الْأَمَانَةِ وَالْإِجْمَاعُ وَاجِبُ امْتِنَانِ
الْتَّسَدِ وَلَمْ يَخَارَ
الْعَمَلُ بِشَيْءٍ مِمَّا نَزَلَ إِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْقَوْلُ بِحَقِّهِ عَلَى الْإِسْلَامِ عَلَيْهِ وَاسْتِ
لِلْمَوْءُفِّ وَاسْتِ خَلْفُهُ بِقَدْرِ وَاسْتِ وَاسْتِ عَلَى مَوْءُفِّ وَاسْتِ بِقَدْرِ
وَعَبْرَةُ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ الْإِجْمَاعِ وَالْعَمَلِ الْإِسْلَامِيِّ
فِي الْمَرْأَةِ وَمَعَالِدِهَا عَلَى طَعْوَةِ الْقَوْلِ عَلَى عِلْمِ الْجُلُوبِ عَلَيْهِمُ الْكُتُبُ وَالْأَشْهُارُ
ذَكَرَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ الدَّوَابِّهِجِ وَالْعُلَمَاءِ وَقَدْ رَوَوْهُ ابْنُ الْفَرَجِ أَصْلَانِ فِي
كِتَابِ الْخُصَالِ تَبَايَدَ عَلَى أَنْ يَبْلُغَ فِي طَعْوَةِ الْعَمَلِ وَالْقَوْلِ مَا لَمْ يَبْلُغْ هَاتَمُ مِنْ
الْقَوْلِ عَلَى عِلْمِ الْجُلُوبِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْخُصَالِ وَالْإِنْ مَضَى ذَلِكَ
رَوَى بِحُجَّتِهِ عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهُارِ وَرَوَى بِحُجَّتِهِ مِنْ قِبَلِهِ وَيُضِغُ فَوَلَوْكَ
ابْنُ الْفَرَجِ فِي الْخُصَالِ بَأْسَادَهُ فَالْجَدُّ أَبُو إِسْمَاعِيلَ النَّبَاجِيُّ فِي بَيْتِ بَيْتِ
الْعَمَدِ يَوْمًا يَطْلُ مِنْ شَأْنِ أَصْدَقِ الرُّسُلِ لَمْ يَخَارَ هُوَ فِي عَمَلِهِ بِقَدْرِهِ يَوْمًا

علم

مُتَّسِبًا وَرَدَّ فِيهَا السَّيْفَ إِلَى الْبَيْتِ فَنَزَعَ وَفُتِحَ خُمُودُهَا لِيُضَاهَا
 فَتُجْعَلَ لَهَا نِيْلًا وَصَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ مَا فِيهَا مَكْتُوبٌ شَعْرًا
 قَلْبًا رَجَسَ بِحَيِّ مُحَمَّدٍ لَا تَطْلُبُ بِحَيِّ عَلِيِّ وَرَهًا
 وَأَوْجُوعَ بَعْضٍ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ شَرَابًا لِحَرِّ الْأَمْرِ وَصَقْدًا
 أَنْ تَعْطَمَ بِسُكَّرِ الْكَافِرِ وَيَكُونُوا بَانَ نَدَمٍ وَتَشْمًا
 وَأَذًا لِمَنْعِهِمْ وَأَسْتَعْلَاهُمْ خَالِدًا فِي النَّجْوَى وَرَافِقًا لِمَنْعِهِمْ
 وَلَوْ مَعَهُمْ فَتَذَكَّرُوا بِالْبَيْتِ أَنْ تَكُونُوا ظِلًّا
 مَعَاوِزًا لِمُحَمَّدٍ أَعْمَاهُ وَهَوًى لِمَنْعِهِمْ مِنْهَا
 وَأَمْرًا وَمِنْ غَيْرِ أَنْ تَخْلُقُوا وَكُنْ بِصَلْوَةِ هَذَا مَعْرُوفًا
 لِيَكُونَ الْخِلَافَةُ أَمْرًا أَفِيضَ كُنْزًا لِبَيْتِ أَنْ تَفْعَلَهُ
 وَالْخَلْفَ مِنْ عِلْمِهِ بِحَسْبِ الْوَعْدِ وَكُنْ بِالْجَلَدِ وَالْطَّمَعِ
 تُعَارِزُ الْوَصِيَّةَ وَرَأَيْتَهُ بِالْمَكْرِ أَنْ يَجْعَلَ الْعِلْمَ الْفَالِحًا
 قَالَ وَهَلْ قَصِدَ أَنْ يَطْلُبَ مِنْهُ مَا فِي الْبَيْتِ مَا فِي الْبَيْتِ
 عَيْدًا لَعَلَّ فِي الْوَدَّ شَرَّهُ مَطْلَعُ الْعِلْمِ فَطَلَعَهُ وَأَضْرَبَ النَّاسَ وَأَوْدَحَ
 السَّيْفَ إِلَيْهِ فَنَالُوا وَصَحَّتْ قَالَ لَيْدَ بِنَا لِيُضَاهَا بِالْبَيْتِ لِيُطْلُقَ بِهَا
 مَا وَادَعَهُ الْكَافِرُ كَيْفَ رَمَاهُ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ لَيْدَ بِنَا لِيُطْلُقَ بِهَا
 صَلَافَهُ عَلَيْهِ وَالْهَوَى وَالَّذِي يَشِي بِالْحَوَى بِشَرِّ الْوَدَّ مَا أَسْتَفْهَمَ الْكُفْرَ

والعلم

[illegible]

عبدالحمید

[illegible]

علم

في حديث وفاءه آمنان بن خنيزر حرسه للجنة فقال في
شعرها ما هذا فقال له ينج به على ان يبالغ عليك انك لم تسر
انما هلكك يا ابن عذراء فلعلك بالمرءة فها هو عذبا
فاذهر عليك يكون ذلك ما كنت
فذكرت بعد جد خلفنا اننا
وايكم لا خلاف فوئل بعدك ههنا فامل بكن انيا
وهذا نصيحتنا بقوله جها ابا ن حمدا وحي علينا وكان على وفيها
بذلك فانه كان بعد جد خلفنا منهن
الطابع طوفا الا حافظا فيهم احد بعد عن الله بن واحد فنه بسند
في جيل من موسى عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ادع في يدك الزبرجع عبد الله عليه السلام السند العرفا لاني قد
ولادكم وعلى سيد العرب فلما جاءه اهل اهل الاصل فانوا ففعال الصخر
يا مصاعير الا انكم على ان ان سلكتم مني فوايكم ابدانا فوايكم
يا رسول الله قال هذا على فاجروني فكم لكم من بكر امي في جبريل
عليه السلام اني اني الله فكم عند الله فكم من وعده ملازم
ايضا وعلى اهل اهل الاصل المذكور بسند في جيل من موسى بن اهل قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله فكم
فكم

عبدالحمید

ولكنهم قتلوا ابا اسرا و لم يبدل عليك من هذا الباب الميراث الموثق
وسيد المسلمين وقاتل القر المحجلين وغانم الوصيين فال اثم القتل جله
وجلا ومن الاضرار كذا فاعلم على عليه السلام ان من هذا الامر فلتك
على طاعة شيوخنا فانهم في حقك نفع عن وجهه وجهه وعروجه
على وجهه فقال على عليه السلام لا رسول الله اريد ورايت ضعف شيئا
ما صنعت بقل بال اولا ما نفعي وانت تؤذي عن وضعهم ومن
تبعني اقصمها اخلاقا يغري وفيها يقين الحظاظ ابو نعجم
حليد بن كذا ان عليا عليه السلام دخل عليه فقال ربي ابيت للمسلمين
وامام المؤمنين فذكر فضيلة المسلمين واما ما كتبت في الامكان من
صفات نفسي على الله عليه واله وسلم فذكر الله تعالى عن نفسي على
بنفسه صلى الله عليه واله وسلم وصفه بكوني من غايباته فانهم
ذكره في قوله زيل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بخصته
عليه السلام بعد ذلك بخصته من صفاته نظر الى ما ذكره من وصف
الحظاظ بن شافع عليه بنده الى ان قال فاما رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم لا يجد ربه واما سيبا ابوزر واما الله عندنا في عروب
البطاله واذا الله باله وانا بيمان وامام اولئك فهو من ائمة
الاباؤا عن زيل الباطل الى من بين علكا يؤم القصة صاحب الرشي

[illegible]

هُوَ الَّذِي مَبْلَا دُهُ الْبَيْتُ فِي حَجْرِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى قَدْ اصْطَفَى

عن علي بن ابي طالب قال زلت هاتين الامه على رسول الله صلى الله عليه واله في علي
وفي تفسيره القليل قال غفناه علي ما زالوا بينك في فضل علي قلنا
زلت هاتين الامه احد رسول الله صلى الله عليه واله عبد علي بن عبد الله قال
سكنت مؤلفه فكل مؤلفه والقيس على الله عليه واله هو اليك وعروا في
الاصحاب والاجماع يكون علي عليه السلام مؤلفهم فيكون مؤلفهم ومجيب
فولم يبق الا هو الله واليطبق الرسول واذا
من هذا الكلام فيه
انما نرى ان المراسل في الامم المعصومين اذ هو فيهم المسمى
المعصوم زلت القلف فخرج وهو عليه السلام في
على انما المراسل في الامم المعصومين ولو كان غير الامام لما نرجح
المرجح وهو نرجح في الامم المعصومين في ذكر الامان الصادق عليه السلام
ولعليه السلام
التي بعد عام القيل لثبوت سنة واته ما طرأ من سنة هاتين في هذا
وهو ان هاتين في الامم المعصومين في سنة الله عليه واله في
تلك الامم وهذه الامم المعصومين في الامم المعصومين في
الامم المعصومين في ذكر المطالبات في جميع كمال الامم المعصومين في
مكة يوم الجمعة والعبادة في جميع كمال الامم المعصومين في
الحرم والحرم في مكة والعبادة في جميع كمال الامم المعصومين في

فاطمن من بعد فضل ذي القبح الى الشرف الواسع وفصل بعد هذه وميزان في اعتبار الفخار والراجح وطهر بقاء فاطمة عليها السلام من اهل اعيان الدنيا مدحهم في المنافع ومناجحتهم في المداخل والاستفهام منهم الى اعدائهم فاطم من الفخ الساجد والنجح السامع من هذا افعال الاعمال افعالهم واثار افعالهم فوجه الجمع في ذلك افعالهم افعالهم والى افعالهم واثار افعالهم

يأرب بالجنة أهل العيلة ذوى الصدق والعمل الصالح
ومن لهم من القادوس ولهم من تجردوا
ومن لهم بقية صدق إذا قام الورى فموض الفاني
والآخرى واعرف ذوقنا اسلم من حظ الدار
واقى اجرى محي لهم مجاورا عن ذنوب الفاني
خص من والاهم حنة فجو من طابع الباني
وعدو من يصور اجبا نبح السؤل المذب الظلي

لعله خصي بنويفه وبهذى المصاحف التي
هذا ما شهد به العادى وفي الصواعق ان اخذوا منى والحاكم
حضر في القبر التي في الله عليه واله وسلم انما طريفة في
بؤنهم في اهلها ويصنعون انفسهم وروى ايضا عن طريفة في
خرج العروان عن بنو العروان التي في الله عليه واله وسلم انما طريفة

وَنَعْلَانِ

وَعَلَى الْمَرْفُوزِ رَجْعُ فَاطِمَةَ بْنِ عَلِيٍّ وَالْأَخْبَارُ الدَّالَّةُ عَلَى فَضْلِهَا كَثِيرَةٌ
وَالْأَخْبَارُ بِهَذَا الْمُصْنَفِ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أَوَّلُ جُلُوعِ

[illegible]

قال الله تعالى فيه في ذكرهم فقال له اوهيهم ولما اوحوا لقوا نارا على
بنابها بالبدن قال جرير لم يوجبهم بذكرنا في الاصل لا يصفه ولا يصفها
وقد تضي الانسان الى البغض ويوجب هذا الكلام على المرام ان الله تعالى
يعني هذا هو الذي

[illegible]

ولا تستدل ان التولى هو التولى القدر
لنقدم قوله صلى الله عليه وآله التولى منكم وعدم صداقته سواه
من المعاني ههنا ولنرفع الفأق فعبارة الله هو امام الاما لا نالاضح بالامام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۱۱۱

الا الاولى بالشرف كما كانت صلى الله عليه وآله ذلك فخا كان رسول
 الله صلى الله عليه وآله والرسول لا يكبر عن رفع القالبه يكون على عليه
 السلام منى الصبر وروى الجمهور عن امامه وبجميع المقربين من الخليفة
 والحديث ان النبي صلى الله عليه وآله لما رجع من حج الوداع بكتوه الى
 موضع فقال له عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال يا ابا القحافة اني اراك
 من قبل فانك ترفع على الناس فقال يا عمر اني ارفع على الناس ووضعت
 شبه النبي خطبه الناس ورسول عليا وفعيلوه وقال يا ابا القحافة
 السلام عليك يا قاضم كنكم فانا اكلهم بل يرسول الله فقال من كنكم
 فقل علي ولاه الله والي والي ولاه وعادوا ولاه ولاه فصر من صرخ
 من جده ولدا واخو معه كيف ماذا اكرهه الله عليهم وبجميع الناس من
 غير حتى لا يروى غير انما الان يرمون حتى الله في ذلك الوقت انما لا يروى
 ولا يرفعوا الناس وبجميعهم باشا الامام يزيد في ذلك فبما ان يقول من كنكم
 واربعه ووضعه انما صرح فقل علي ان قوله السلام عليكم بعين ان
 المراد اذا ذكرناه على ان الرفضه لان قوله فانك ترفع على الناس والله
 لا اذن يكون انما صرح انما اذن بالابطاحه برفع السلام والى واحد
 معانيه لا يصلح ان يكون بكونه الاولى وتبعه ايضا هو بل التبع عليه
 باين المؤمنين وتكون اهل بيته طوا وبعينه مكرها وبعضه يرفع

۱۱۱۱

ثلاثا نصبة في يوم خم من الباري ومنهم الانام

ويوم الذبح دوح غدوهم انان له الولايوا طبعها
ولكن الرجال نيايوها ولما او مشد خطوا ايها
قال لما اشد ذرايت في المنام انما يتر المونين عيكة السلام اتر في امرأة
الفصيدة فترانه فصدي في فقال صدقت ثم قال عليه السلام
فلم او مشد ذان اليوم يومنا ولما او مشد خطا ايها
في روضه الواعظين لا نذكر في غدوهم حتم انه
كالشمس اشراقا بل الظهور ما كان من فو عا باناد الى خبر
البر ايا احمد لا ينكر فيه امامه كيد ورجاله وجلاله حتى القيمة
يذكر وذكر ابن طليحة الشافعي
اصح واستمع ايان في نزل ممد امام بالهدى خضه الله
وشرفه يوم الغدوهم خضه بانك مولى كل من كنت مولا
ذكر الخوازمي من عبدالله ان ابى رافع من ابياته
فضل للضلع من ابل ومن جعل الغنم ماسينا
وجعل من جند اثيرا نظير على اما السحرنا
على ولي جنب الجيد وصلى النبي من العالمين

مدح

منها

ما اورده لنفسه من قصيدته ان النبي مدنيته
لعلموه وعلى الهادي لها الباب ان الوصي يجذل عمرو
الظبا في الله يرح كادك ودولي ان الوصي للمخ لوفاع ولد ث
خون اسودها في الغاب ان الوصي في صباه جامع حرم الكهل
الاصال شباب ان الوصي لارباب در في بطر القراب جام
الارباب ان الوصي لمودع الاسرار اذ ذم النبي مطيرة لذهاب
ان الوصي اخا النبي المصطفى عصر الضبي ما جرد بل نصايب
ان الوصي صغيرة لم يبدل بوسا على الاهفاد للاصحاب ان
الوصي لمن علم له منه من في مدح في الباب ان الوصي على
الفواجر من ومنه الكتابي وكتاب وذكر السيد الحمري
في قصيدته الطويلة ونجم اذ قال لاله بعزمه في بالخذ بالولاية
فاخطب وانصبا احسن لقولنا انه هاد وما بلغت ان له
نصب فدعا ثم دعا فافاه لصفين مصدق ومكذب
ويصل الولاية بعد له كتب ما كان يجعلها الغير مقرب
ما ذكره الغر في كتابه السبع في العالمين في المنا لا اربعة التي
وضعه في اسرها بعد الاماات وذكر اصطلاحا هذه عبار
اسفرنا في حرمها واجمع الجاهل على معنى الحديث من خطبة يوم

ختم ايا في الجمع وهو يقول من كنت مولا فخذ على مولا فقال عمر
يخرج للدار بالبحر لن اصب مولا ومولا كل مؤمن ومؤمن فخذنا تسليم
روضا وتحكيم ثم بعد هذا على الوصي بحسب الاسباب واصل في الخلافة
عفو والنسب وخفان الهوى في دفعه الزايات واشتد اذ دام الحيول
وقد لا مصادف فقام كاس الهوى فحادوا الى الخلاف الاول في بده ورا
ظهورهم واشتدوا به غنا فليل اقبس ما يشعرون
يا عيا في هذه القضية من امر تلك الامنة الضعيفة
يا مخرجي الرسل فيهم بان يدعون قبل الموت بالوصية
يقول من مات بلا وصية ما اذ امينه جاهلية
يوجهها عليهم ونقصه نزل تلك التثنية السنية
لم يرض باختلالهم ابرص لنفسه الراضية المهيبة
لن يجعل العقل وعلمه في الدين الهدى في الملة القوية
واقفه غيرة فداوصى لم يترك نفسه النقية
ان القدر في يوم الدار لشاهد صدق بدي العظيمة
وانما قال بالنسب الجلي لان نفس النبي ولا اشار الى انه عليه السلام وصية
اكثر من ان تحصى ومن لا اشاران به في بيته صلى الله عليه واله
من يانينا المصطفى بمسببه فهو الحق بان يوم مفاته

على الحق

وعجب عادت بمران بوجهها بان منتهى حاجت بكاره طيبين وطاهرين
شوند النبي باعتبار حب دنيا اقلع من سلطانهم وسير في خواهدش
ما سجد بحسب وادناه بحسب وتاسا ايكة اكر باعت قوى وراى في
بطرهم صراحت بغير ازان نداشتند دين بود لكن حال باعت قوى وراى
ان قوله است كمان حيت جاهلية اذ انت وخوف وترس اذ انت
اذني بل دين واعترفت بنا حق بودن اين هر تضارنى انا ابايها
خود وتكديا باوا اجد اذ انتان بغير ازان كفتند انهم في تلبيهم
هين مد عاتما في انصاف تمايند ويظان دين تضارنى انا ابايها
كسند واعقاد تمايند بحقيقت دين محمد مصطفى صلى الله عليه واله
باوجود انك مصدق اذ انت است وجون شريعت حقراش بكل
جميع شريع عالمين بود وبغير احكام شريع سابقه وان نسبنا
بود شريع سابقه را مسخوح ناصيه وباضارنى وبهود حق
مؤدده وامر في نبوة اخفرت دايهين سب واذ ان جهة برو
ندهند عجب ترا كد در شريعت محمد صلى الله عليه واله وبمكوفين
موسى حمدم تد جادى ميكنند وايشان از غايت عناد وشمات
ومحابت بنى اسرائيل اصل نبوت دانكا ميكنند اكر بنى ادين
اقر طبق نش از بنى بنى اسمعيل داشتند امر ونداجت ايشان
كامل شد بان نبوة نبوت دين اخفرت دايهين هر بنى و

نصرت یافت عفو و عفوای عالم و احباب کثیر از یهود مانند موسی
 میدانند از سنتها و عیال و هرگز عاقل و مسلم و یهودی و نصرانی
 بدین محسوس نیامده اند بین تفاوت و انکسار تا یکی و اگر احیاً
 بعضی از ایشان اضافه دهند و اعتراف نمایند بر بطلان دین
 نصاری و قدر کنند همچنانکه خبر آمد در طریق حج یکی
 از ثقات اهل سیاحیه کرد و ذی یاد شاه نصاری در عرقه بود
 و متوجه رودی شد که خلق بران توبه و مسکونند پس بد که شیخی
 برهنه شد و لنگی خود بست و در لنگی خود شمشیر فرستاد و شخصی را
 طلبید و از او پرسید که در شریعت ما چنین است
 برهنه داخل میشوی و از آن شریعت سؤال نمود گفت که شریعت
 ما شریعت اسلام است که خبر داد از پیغمبر و قرآن و او قرآن جواب داد
 و او از قرآن خواند و آن پادشاه چون قرآن را شنید و در آن احوال
 مسخر و ادیب و از کیفیت او اهل نصاری و یهود مطلع گردید و از
 انکسار قرآن با دینا علم عیبت شریعت اسلام حاصل کرد و فرمود که
 قرآن را فوشتند و منجم کردند و قرآن میخواند و بان علی بن محمد تان
 او طریقه شریعت اسلام و در میان نصاری ظاهر شد پس فرمود ای او
 با یکدیگر جمع شده مشورت کردند و با او را بر قتل او کردند و او را
 در شیخی خلوت طلبیدند و گفتند که ما پادشاه را باین سبب میکشیم و ترا

عفوای او پادشاه میکشیم زیرا که در صد تغییر عیسی بر نیای که مانند پدر
 کشته شوی پس او را کشتند و پس در جای وی خصیصه کردند و عیبت
 که حاجت جلی و حاجت خلق رعیت پادشاه را از روی عناد میکشند
 اینکار را با انبیا میکردند و هیچ وجه نمیکردند که حق آشکارا شود و شیطان
 غایت تسلط برین کرده و پادشاه و همچنین هر کس که بر مسلمانان و اولاد
 ایشان نگاه داشته و اگر بعضی از ایشان ایمان بیاورند بتل قرآن
 کتاب است از نصاری که اضاف دهد و اول بعثت بکشند و اگر در دنیا
 مسلمین و فساق و تجار و جماعت از ارباب جهالت بر ایشان جمع میابند و
 شهرت تمام میکند و عین فتنه و سواست که چنین اختیاری بر کار نیست
 قرآن نایب و طالب آنکه در میان مسلمین طائفه هم میسر اند که چند نفر
 از فساق و دنیا پرستان و جهال را امام داشتند و امام بحق الهی
 علی بن ابی طالب را این هم بعیض صلی الله علیه و آله داد و امام بحق الهی
 منصوب یوم غدیر را خلافت کردند و اخذت با ایشان ظاهر کرد
 و مانند احباب موسی ذی را پیش از نهفته با وی مقاتله کردند و طائفه
 یکبار خارج شدند بران امام و خواستار احباب بعیض کردند که چرا
 ان سه فاسق هر ما با یکدیگر و عثمان را که بعضی از ایشان کشته شدند
 معانقت نکردی و باین بهانه خلق را بر خود جمع کرد تا آنکه کشته شدند
 و مشقه کردند بدین و از اسناد بن طایفه متعلقه بر امام همیشه مکن بود که

طایفه دیگر قرآن بسیارند و بر پیغمبر مخالف شوند و اهل اسلام مقاتله کنند
 و با سبیل کذاب و ابوسفیان معتقد کشته خرج کنند و مشیت حق شوند
 چنانکه با وی اخذت کردند و اگر گویند که از کجا معلوم میشود که اخذت
 نیامدند و از قرآن که با او بران قرآن نباشد گویند که از فوق آمده است
 و بدان معلوم کنیم که چون قرآن هست بایست چه آن علم علایت عقل و دوق
 چه اعتبارات مناسب مقامات را که با آنها ارتقاء شان معلوم حاصل میشود
 صحیح و ادوات سلویه در میابند و از کبار دنیا تقریرات بسیار است و
 چون لسان از کلام تقریرات ظاهر می شود که آن مجرب است و شهادت
 از کلام و ترقی ظاهر خصوص ترقی معاند اسلام کشفان آنرا میسوزد
 از معاندین دین اعتراف با آنرا میسوزد و خصوص فلان استیضاح منظر خلوص
 غنیای یکه دایره یا از ارض یا از عالم و یا با آفاق بود و خصوص بهر آنکه
 اتباع رضوانه سبیل السلام و ذکر طریقی آن در بابی خصوص انشاء الله
 تعالی مکتوب میشود و اینکه گفته اند پس گویند که این خلاف قول شما
 که میگوید که مجرب بودن قرآن معلوم نیست از راه فصاحت و بلاغت با
 محض غلط است و مرجع کتب و افتراست و هیچکس گفته است که قرآن از راه
 فصاحت و بلاغت مجرب نیست ما مجرب بودن از این راه نیست بلکه آنچه گفته اند
 است که مجرب بودن قرآن بخصریت بلاغت بلکه از راه دیگر است چه
 هم باعتبار اسلوب مجرب است و هم باعتبار صریح مجرب است و هم باعتبار فصاحت و بلاغت

در تفسیر آن مجرب است و هم بسبب تمیز و مقامات و معانی خلق و مضامین
 عجب ریاضات نفس و فرائض آن مجرب است و هم اعتبار شقایق امران در توفیق
 باین آن مجرب است و هم اعتبار کشف احوال معنیات و مقامات بواسطه
 ایت خصوص آن مجرب است و هم اعتبار تحسین مضامین بر معانی و اوقات
 و علوم اعدا و مجرب است و هم اعتبار ترتیب قول بر محور و در هر مسکن
 مضامین کما بهای از معانی مجرب است و هم اعتبار اشتغال بر مجرب است و
 هم اعتبار اعتبارات مطابق مبررات در استقامت مجرب است و هم اعتبار
 اعتبارات مطابق مطالب در استقامت مجرب است و هم اعتبار تنبیهات
 در موافقت معانی ایت اتفاق یا رویت انها عجب مقامات مجرب است و غیر اینها
 که نسبت بهر یک و هر سو و هر عده مخصوصی از ایت آنرا از نظام است
 و علی خصوص در میان مسلمین محبت مصافح کما یکم هم میسر و کتب
 دران علم نیست از ماست و از نظم و نظم المعادن و هر کدام از قرآن
 و اینها همه که گفته ایم از آنکه در درایم و بر معانی انکشاف و ظهور
 و حکایت قرآن عجب فصاحت و بلاغت مجرب نباشد و حال آنکه هر چه بیشتر از
 جهت بلاغت قرآن مجرب نباشد و بان اقرار کرده اند همچنانکه شریف
 از دهر اتفاق کردند که ما مدینه کنده هر یک از ایشان را بر قرآن
 بودند و هر که عهد کرد در آنکه بیاورد معارضه را در رساله ببرد
 چون سال و بگردان و جمع شدند در مقام ابرهم گفت که از ایشان که

و بعضی از ایت قرآنی که بعضی
 از معاندین و منکرین را عاجز
 نموده و شرح و معانی آنرا

و در وقت بدیدم قولی تعالی یا درین ایام و ک و یا بعد از آن و بعضی لما
 خود را باز داشتیم از معارضه و گفت دیگری و همچنین من چون ایام قولی تعالی
 فاما استیسا سوانه غلظت اختیار اما بوسه قدم از معارضه بان و بویید
 این کوه بهمان میگردند تا ناگاه مرد و کرد حضرت صادق علیه السلام
 از کلام و از ده امام شریعت اسلام پس التفات کرد بلیوفا ایشان و چون
 برایشان این را نقلی از حضرت لایق و الحین علی بن ابی طالب علیه السلام را
 یافتند و گویند که بعضی طهر را در معیت شنیدند و این معنی
 محض است یا هست که سبب این کار داشته باشند این که قرآن از راه این
 میباشند و حال آنکه بعضی سبب این معنی و بیان اشتغال داشته این
 و آن علم را در رعایت تحقیق نوشته اند و بحث گفت و چون اعجاز کامل نموده
 و در آن علوم ضبط داده اند و در آیات قرآن تحقیق نموده اند و قواعد آن
 در علم را با علم در یک کلام و بعد و علم بلاغت است معنی نموده و هر برافتن
 کرده اند که کشف اعجاز قرآن بان علوم است و این اهتمام هر دو علم را اعتدال
 بان قول جمع میگوید و قول ایشان داده را اگر باشد چه اعتبار و چه بیاعتبار
 تدبر آن ساقط محقق را چه تفسیر و آنچه ایمان و بیان معلوم میشود و آن
 فصاحت و بلاغت است که در قرآن متکشف و محض است و هر دو برای
 اسرار و هر باری را بر معانی است و بپنداشتنی و شنیدنش
 می شود و و با هر شنونده در سخت و با هر پندنده در دراز و حال آنکه

پس سل عالم نفس است که تصرف در این عالم است توسط بون
 و تصرف در این مقول صرف جمیع افعال با بدیالات و در هر حال تحقیق
 باید بسوی قاضی الحاجات تا بهر افعالش مرزات الله تعالی باشد و این
 صد محیط است که ظاهرش باطنش ظاهر و او را در این عالم است
 پس بدید کامل را از هر جهت مراقبت آن محیط با بدیالات احوال طاهر
 مراد می باشد و الله عز و جل می فرماید محیط و کم یلک و کم یلک و کم یلک
 اصل حق سل عالم طبع است که طبع منطوق و در حجب ظلمات و از این
 احتیاجات لذت ببرند و کده باید منطوق ساخت بنود ایمان در طاعت مطلق
 و استغاثت مطلق تا طبیعت حیاتی از قبول طلبا نیت خود رسته مستحق
 مطلق و عابد محض گردد و با خشیان و عبادت و با الله و همیشه و از الله تقا
 باشد و چون نور ایمان با این محسوسات کذا انسان کامل گردد و طبیعت
 در وقت محسوسات مرتفع شود و اندک سبب که چون حقیقتش باقی
 و بر ما درش کشند بعد از اطلاع حب خود نموده خود را هلاک
 کند نه آنکه کفر در هر محسوسات است کرده طبعاً و نفساً و قلباً
 و عقلاً مطلق جهان را در هر محسوسات است کرده طبعاً و نفساً و قلباً
 خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را نکند و با سبب چون
 ابواب بهشت هشت است و هر نامه با بی بر و خود بستند
 بان سبب همه اسباب برایشان بسته شد پس هشت کفر اصلی

ابواب کفر بود و این سوخته و جمیع ابواب کفر بسته شد و جمیع
 ابواب بسته گشته شده است چه در هر صانع را انکار کردند و فله
 سعی با سعی پیدا کنند و بنویسند شریک از برای وی قرار دادند و معطله
 مصطفی و مصطفی نکردند و شمشیر شمشیر مخلوق کردند و در عقوبت و ب
 اشعیل از بهر و در هر صانع نقل برش کردند و دیگران از برای وی قرار
 قرار دادند و بر او پیر شدند و گفتند همچنانکه مشرکان عرب ملائکه را در
 خدا گفتند و نصاری از برای وی و مال و مال و مال و مال و مال و مال و مال
 را خدا گفتند و مشرکان و بعضی از تسبیان از برای وی و در تخیل کردند
 و معانی بجهت وی گفت قرار دادند و پیران و دهر می گفتند لیوا و ک
 بجهت آنکه طاهر را از اهل کتاب مجرباً قرار دادند و در افعال را داشت بضایع
 میدادند و طاهر از جویس بنویسند و قرار دادند و در افعال را داشت
 خلق میدادند و طاهر از جویس بنویسند و قرار دادند و در افعال را داشت
 با شریک بود و فعل خود را با الله بدانند و بلیقه نمیدادند چه قدر
 عمل معصوم بود و بجهت اذن مؤمن نه بجهت از مؤمن و تکوین اذن و تقدیر
 از خدا نه بجهت از وی و نه بجهت از وی و نه بجهت از وی و نه بجهت از وی
 نموده و طاهر از جویس بنویسند و قرار دادند و در افعال را داشت
 و بنود ایمان او را ببینند و بود فلاسفه که از برای او نام قرار میدادند و
 او را با هم غیبتا شدند و تسمیه او را معقول میدانند بگویند و او

با این اسم اعظم بخوان و بدو شوی که از برای شریک قابل بدید کرد
 و او را یکا نه نفس بدان که تزی و در وجود و نموده الله الصمد یعنی
 در معطله که خدا را هیچ معنی و صف نکتند بگویند و وصفش کن با حق
 و معبود و بدان که مستحجم کلمات است و صمد کما است از انظار
 و در دوشنبه بگو الصمد نه هیچ صفات مخلوقات بدان چه قاضی
 کل حاجات را هیچ حاجتی نباشد کامل باشد با الوهیه که بی نقص است صمد
 نه مانند مخلوق که لسان تقصیر و قصور و عیوس و نموده و کفر و کفر
 یوئل و کفر یکن که گفت احد یعنی و در وجود و اشاء ایشان
 بگویم بل یعنی بنیاده است و از او چیزی بیرون نیامد که از برای او
 ملائکه را دختران کنی و عریض را پیر جدا دانند و در و نصاری
 و لم یولد و زاییده نشود است از چیزی و عجم چنانکه لفظ نصاری
 عصبی خدا کنی و حال آنکه زاییده شده است از برای او و از اینجاست که
 مکر در قرآن سبعین مرتبه خوانده که هر مرتبه خیر است و همچنین او را بد
 نباشد و پدر و مادر نباشد چنانکه نصاری گفت که عصبی و اسما
 از خدا و مادر زاییده چنانکه در زمین از مادر پدید زاییده شده و
 و اقوام تا لوث و از اینجاست عصبی گفتند که هر چه زاییده پدید و مادرش
 باشند و در و طایفه از نصاری و مشرکان که از برای او زن قرار داد
 کردند بگویم یکن که گفت احد یعنی او را زنی و همسری نیست و در

سائر شرکان و معانی بگو آید در سیاق و سباق نقیضی که در حدی و معنی
 اول و ثانی و نه غیر ذلک هیچکس کامل نمیگوید و معانی با و حلال
 اتحادی با و حلال و اتحادی با و حلال و اتحادی با و حلال و اتحادی با و حلال
 ان که نیست و همچنین چه بخاطر و امور چون اهریمن که معانی اهریمن
 که در نزد ایشان شیطان است هتای بیژان قرار دادند و اهریمن را بدین
 شرف داشتند همچنانکه در آن میدان خیز است با ب چهارم چون مراتب
 بسطت و قیود است و عدالت و تربیت و محاط و عدالت
 بجایست و تربیت و تربیت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 کرد و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 نقیض است و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 انفعال ذات که مستلزم و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 است یا در مقصودیت که عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 عادلان آمد و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 خلق واجب باشد و تربیت نهایی است و در کتب و ازین جهت مستلزم
 نقیض و نظیر و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 تمام خداوندی که جامع کل کائنات باشد و همه رحمت است نسبت به مخلوقات
 و دائم رحمت بسیار و او را ثبات در میان بندگانش و فرمود که کوفی

هو الله احد با ثبات هویت نقیضی که میسازد در ذات و با ثبات
 الوهیه نقیضی که میسازد در صفات کائیه ذاتی است و با ثبات احد
 نقیضی که میسازد در افعال مطلقه است و فرمود بگو الله احد
 با ثبات معبودیه مطلقه نقیضی که با ثبات معبودیه مطلقه و وحی
 نقیضی است و فرمود بگو الله احد و الله احد و الله احد و الله احد
 در ثبات و تربیت مطلقه در عالم و تربیت مطلقه نقیضیه و نظیر و عدالت
 و در کتب و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 ولی و صاحب اختیار باشد و بگویم که الله احد و الله احد و الله احد
 نیست تا او را نظیر باشد و او هیچ احدی جزو ندارد تا او را و در کتب
 و چون آیه شریفه و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 شد چون نظیر و در خارج بود در ضمن لم یکن که الله احد
 هر دو فرمود و چون شیهه و نظیر از اعتبار نخواهد داشت از کسی
 کسی بغیر از هر یک کسی و معادیت با هم باشند و مؤخره که شونبه
 اعتبارات معادیت مطلقه پیش از نباشد مطلقه است و مناسبه
 شیهه پیش از است تا نظیر و معادیت نبوی پیش از است تا او را و همچنین
 است عکس انقاد و هر چهار مرتبه فایده باب پنجم بدانکه
 اشراف و شریفین و هدایت مهتدین را بقدر است و ان اهلها و
 کردن علالت که بدین آن دیگری هدایت یابد و هر دو آن کتب را

چون بگویم الله احد که تا بیاید و عدالت و عدالت
 خودش تا او را شیهه باشد

دارند و چنان فرمود که کتب و است تا او را بران عدالت باشد و نظیر
 باین معنی دوم مصطلح بعضی است و چنین بود هدایت و عدالت و عدالت
 از اول انبیا و اولیا علیه السلام و شافع عناد و همان که چنین شد
 بگوها از دست قایل و ثابت بودن قدم او و حق و محافظت کرد
 اگر چه به چهار مرتبه که هر یک را نشان داری بود قایل و نظیر
 است و از برسانیدن احکام و تصریح بمقاصد حق است که همان ظاهر
 انعام مقصود باشد و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 شریعت موسوی مبتنی بر عدالت و همه احکام شریعتی نیز بر عدالت است و مرجع
 و موردیت ظاهر و روشن و غیر از احکام کمالی هر قصص و احکام
 و تفصیل حکایات از انبیا و سلاطین مانند ابراهیم و احوال
 ساره و هاجر و تفصیل حکایت و قیام و کزاف و روم و عدالت
 کرد و دعای خدای نمود و احوال اصحاب کتب با جمیع است
 و ان ذکر است چند است که شامل در تفصیل امور و بگویم که مکتف میگرد
 و ذکر امور بد و ان مثال که اینم خط است جموعیت در اول حال
 در هر من انکلاست و همه انهار در این شان و شاهد بر یکدیگر که بد که
 سوره انکار نموده و حرکت اضافی باشند و چنانکه طریقه عیسویان
 بود که بد که عیال ظاهر شده باحوالات نفوس و حالات غیبی ارواح
 میمود و در انجیل با و در تفسیر داشت و خود و بود که موسی نیز بلایند

در این معنی دوم مصطلح بعضی است و چنین بود هدایت و عدالت و عدالت
 از اول انبیا و اولیا علیه السلام و شافع عناد و همان که چنین شد
 بگوها از دست قایل و ثابت بودن قدم او و حق و محافظت کرد
 اگر چه به چهار مرتبه که هر یک را نشان داری بود قایل و نظیر
 است و از برسانیدن احکام و تصریح بمقاصد حق است که همان ظاهر
 انعام مقصود باشد و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت و عدالت
 شریعت موسوی مبتنی بر عدالت و همه احکام شریعتی نیز بر عدالت است و مرجع
 و موردیت ظاهر و روشن و غیر از احکام کمالی هر قصص و احکام
 و تفصیل حکایات از انبیا و سلاطین مانند ابراهیم و احوال
 ساره و هاجر و تفصیل حکایت و قیام و کزاف و روم و عدالت
 کرد و دعای خدای نمود و احوال اصحاب کتب با جمیع است
 و ان ذکر است چند است که شامل در تفصیل امور و بگویم که مکتف میگرد
 و ذکر امور بد و ان مثال که اینم خط است جموعیت در اول حال
 در هر من انکلاست و همه انهار در این شان و شاهد بر یکدیگر که بد که
 سوره انکار نموده و حرکت اضافی باشند و چنانکه طریقه عیسویان
 بود که بد که عیال ظاهر شده باحوالات نفوس و حالات غیبی ارواح
 میمود و در انجیل با و در تفسیر داشت و خود و بود که موسی نیز بلایند

الشعر والنثر على وجود تلك الصفات لكل واحد واحد انتهى وقوله ابقاها منتهى وهو المسمى
 ابقاها منتهى على جميع النبا ^{المرسلين} صلى الله عليه واله والائمة الذين هم المرسلون على
 جميع الملوك القريبين ^{المرسلين} والامم والناس الذين لا يستوفون
 انهم هدى بهم يد ادم وغير طريق النجاة وابصره دعائه بقله وتاب عليه واصطفاه وبره
 نفعي ^{١٢} اوعى الفرق وعلمه طريق النجاة وبره هدى بهم هدى اذ نجي النار واخبر بذلك
 وبره هدى اسمعيل ما خلاصه الذبح بدم عظيم وهو قوة عيسى الخي عظيم وبره هدى
 عيسى اذ اخرج النبي والسجى وملك مصر وبره هدى يعقوب ^{١٤} اذ يوسف ودعاه
 وهدى لوطا وعمله نجي القبر التي كانت تغلق القبائت وبره هدى جبريل يقطع تلك القرية
 وهذا اهلها وبره هدى ايوب ^{١٥} الى الخصال وكشف صوره وبلواه واعطاه نعمة الله
 اهلهم وشملهم ومهم وبره هدى داود ^{١٦} الى تبليغ الحديق ومنطق الطير وسد ملكه وبره
 هدى اخطاب وبره هدى سليمان ^{١٧} الى فهم الحكم وبره اعطى الملك الذي لا ينبغي احد
 الله وجعل الاربع رخما باصره وبره هدى ادریس على طريق الصعود الى السماء ورفع
 اليم مكانا عليها وبره هدى يونس طريق الخاص في دعا الله باسمه واخرجه الظلمات الى
 وابنت عليه شجرة القطين ونجاهه من البلاء وبره هدى زكريا في الحجاب فقالوا لا تدعى
 من دعا واعطاه يحيى وبره هدى داود الى علوم العجايب واخضع السباع والوحوش
 وهدى داود في الماء الحية وسقى الخضر وقال الملك الارض ونصر على الاعدام وبره هدى
 وقال ابراهيم ^{١٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{١٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٢٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٣٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٤٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٥٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٦٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٧٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٨٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٠} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩١} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٢} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٣} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٤} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٥} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٦} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٧} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٨} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{٩٩} على ملكه واسم
 ابراهيم ^{١٠٠} على ملكه واسم

صالحا الى النافذة واحمهاهم جميع الصلح الجيد ونحوه من الشؤ وبه هدى ^{الله} شمس
النبي الى النافذة والنجفة واهلك عاد وبه هدى يوسف بن زكريا فزاد عليه من
به تكلم عيسى في المهد ونجار العصف ^{من} شمس اللعلاء وبه هدى الى طين السمار وندى محمد
صلوات الله عليهم الى منفسه وقاه وسواه في كل امر الا النبوة وراساته ولهذا قال ابن عباس
يا ايها الشريك في فاعل النبوة واما على الثاني فانه لم يعلم لهم وهم خدامه وكان اقتصر ^{على} محمد
وكان من مواليه واما هو علم عليه في معركة الاحل مع جبريل عليه السلام ووقف عليه ساللا
فانه القوت في طواه وساله ايضا في الصلوة فاعطاه غائلا الذي كان خارج مصر واما هو
واقتر به سكاك قال ابن منلى وقد قبلت على علم عليه فاه واقتر به امره الى اخره وهذه
الشريف وناغاه واقتر به عدو بل يقال في مثله وتقدم ان اقتصر اروح شمس
على ما بذور رضاه واقتر به رضوان فقال ابن منلى قد تقدم ان انا خرف الحان على ^{والله}
واقتر به مالك فقال ^{الله} شمس قد تقدم ان اسفر النار الى بعض حولى الامار واقتر به البيت
الحرام وكان فيه مولاه ومراه ورفع الشرف وحط الجحيت ولا كسر الاصنام فعمل الله عند
الناس ضياء ما جعل على دخله امناء واقتر به الجنة اذ كتب على ابوابها على الله واقتر به
الفا واذ كتب على جبابها انا احرام كما من احد على والاه ^{والله} شمس على من ^{والله} شمس
لستم عليه بل بذلك وقد ذكر في الكافي هذا الخبر الذي في الشافعي عن احمد بن عمر قال سالت
ابا الحسن عليه السلام سمي امير المؤمنين قال انه يسميهم العلم اما سمعت في كتاب الله وعمل اهله
وفي رواية اخرى قال لان من المؤمنين من سميهم العلم ^{الله} شمس على المقصود واما بحسب
اشتقاق لفظ امير او لا بل المراد من الاشارة الى اصول ذلك المادة والناظر في نسبة

او يحصى الارواح والاوتمة بمعنى الفة تأسف كما شفقوا وادبروا ^{يعقبون}
من العقب والبسوس والبسوس وعلم في يعسقم ليس في محله والمجلد لما كان باعث
مضبوقة ايدان الحلائق بمقل الغذاء والتعقير به كل باعث حيوة الارواح
ينقل طعام العلم من مدينة علم عليهم السلام على الاول فيمكن ان يقال ان اصلها
يمر بعد قلب اليا هرة صار سماء باردة معنى الماء كما صار زيدا صماء باردة
معنى الزاد في قلب اليا هرة فخلهم اولى في قوله لم يل بعد صرف حرف الف
واولى في وزن وسيف ويزن اذ ان اصله صفة تخرج من النداء ولكن الاستعمال
صاوت جزء الكلمة في استعمال المصدر للمبالغة والمجلد سارة الى قوله الله عز وجل
انا مدنيهم للعلم وعلى بابها واما ما ذكره والحكمة وعلى بابها وفي ذلك الخبر كنه في الحديث
المعروف بين الفريقين دلالة على انه الامام والحليف بعد رسول الله صلى الله عليه وآله
لا غيره اذ الرسول صلى الله عليه وآله في صورته كان كائنا والمصدق والناس يعرفون
من اطلوا لم يتفقوا من كثرة ما عند عينه كالمدينة المحصنة وعلى الحلائق
انهم كل ما يطبقون عنها بابها وذلك السر في التسمية كما لا يخفى على من في التدبر ^{حفظ}
منها والمجلد ان المتواتر ان له هذا الغدير والحديث المنزلة ما حدث
الغدير فذكر الغوص بيانه في الصلاة التي عليه والجميع الناس يوم غد يوم غد حرم وضع
بين مكة والمدينة بالحجزة وذلك بعد يوم عرس حجة الوداع وجمع الرجال وصعد عليها
وقال مخاطبا يا معاشر المسلمين استأذنيكم من تفكركم لا بد لي ان اتيكم بمواعدة

هذا القسم بالاشتقاق ايضا كما ورد في بعض الروايات ان لفظ الله مشتق من قوله
 في الاصل عبرا كما نص عليه مولانا الحق السيد السند الملقب شيخنا ابقاه الله تعالى
 في كتابه المردون لبيان اللغة العبرية حيث قال ان الله اصل كلامها ثم قال والارجح للاحق
 عندي ان الله مشتق من الهالهم ومعناه يا اله الله كقول تعالى ويؤمنوا بهام
 الهالهم لوليا عيل يحبه لقاغا اقال ابراهيم يا اله الهة لميت اسمعيل سقى
 في حبنا بك وباب قريتك ورحمتك والياء والهم في الهيم الجمع كافي او امره في
 الكلمات العبرية كقولهم قاشيم في قاش بمعنى احواس انتهى والاشتقاق بهذا
 بهذا المعنى كثير ويؤيد انه سال رسول الله عليه السلام فقال اجزي عن آدم ستمى
 آدم قال صلا الله عليه ولا من طرفين الارض وبها وسال ابا عبد الله عليه السلام
 قال انما ستمى آدم لانه خلق من ارجح الارض وفي هذين الخبرين ومثلها اشارة الى اصول
 تلك المادة لان الاعجمي لا يكتب مشتقا من العبري كما يقال ادريس الدروس واسواق
 من اسم الله ويعقوب العقب وابوب فرب وبوب وادوس وادوسه واد
 بده وحديث الممنوع سليمان معروف ويقال بكبر بكبر لكما والناس حولها والقرية
 مروة لمرور المرأة عليها والحام بحر الاشتقاق فيها لان بكبر مضاعف واليكما يجمعون
 وممدو والمرودة ماضى والمرودة مصروف وعلى هذا يعلم ما قال القاصص في
 تفسيره حيث قال ان ادم ستمى اعجمي كادوس واستحقاق اسم الاوثة والاوثة بالفتح
 عني الاسود ادم من الارض لما يروي عنه صل الله عليه واله انه تعالى مضى مضى
 من جميع الارض سبها وخرنها خلف منها ادم فلذلك ياتي منه اصنافا ويعتني

مستواتر صم

٩١٢
 في انتم شقوا في العلم وبقولهم هو موسوم باسم كذا واسمه باسم كذا وهو
 ويعلم ما هو الذي في الصاعدي على ما نراه له بالاداء الشخصية والاشياء مثل
 ع الشخصية قالوا بل ليس باسم نفسي لانه شاعرا الفخر والتميز لانه
 على وانما عليه الكمال والكمال بل من عدم افادة كلمة التوحيد حصل
 والولم الكبرياء والاشياء التي عرفت وليس نحن لان من ان نفسيته
 يحكم ايضا باسم العلية وعلى هذا يفيد التوحيد والولم الكبرياء والاشياء
 التي عرفت وان لم يقل باسم العلية لان الحق الاستغناء هذا التفرغ
 كاحتقار هذا العوصيات والاراد لا طلاق فعلية ولها يعتقد في رنا
 فيه ان مقتضى واصله عربي ولا ينافي ما ورد في بعض الروايات من شقاة
 لانه اشاع في احوال تلك المادة بوضع العبودية وتوحيدها كذا في
 حاشي الكشاف وقام تحقيق اصل التوحيد والتميز في صهياني اصلها
 وماراد لا طلاق فعلية بكتاب لغة العبرية من تلقا في نسخ الخطوط قبله اذ يقال
 حيث قال لا لا ولا لا ولا لا عندنا ان الله صرح في محطه الى اهل الجحيم مناه
 ما لا لا له كقوله تعالى يا ابراهيم وادع الى الهك والى الهك ويا اسرائيل عليه
 فاعلموا الى كل ابراهيم الله الله ليس اسمي على هذا بل وانما ذلك
 وان جعلت والياء والولم والهم في كل واحد من تلك العبودية كقوله تعالى يا
 قاريض يعني الخواص انتهى وفي الكشاف ما استخرجوه من قوله تعالى يا
 لم يلق على غيره وهو في الاصل استوفى الدال وسهلا كما قيل استوفى في
 ولا اشتقاق من الالف والهم في القاموس الالف والهم بعد عاقبة منه
 لفظا لهما لانهما متشابهان في معني لا كرها والاسماء سبوا لهما في معني
 واصلة للكمال بمعنى انه الله انتم وهو المختار والوجه في الالف

٩١٢
 في انتم شقوا في العلم وبقولهم هو موسوم باسم كذا واسمه باسم كذا وهو
 ويعلم ما هو الذي في الصاعدي على ما نراه له بالاداء الشخصية والاشياء مثل
 ع الشخصية قالوا بل ليس باسم نفسي لانه شاعرا الفخر والتميز لانه
 على وانما عليه الكمال والكمال بل من عدم افادة كلمة التوحيد حصل
 والولم الكبرياء والاشياء التي عرفت وليس نحن لان من ان نفسيته
 يحكم ايضا باسم العلية وعلى هذا يفيد التوحيد والولم الكبرياء والاشياء
 التي عرفت وان لم يقل باسم العلية لان الحق الاستغناء هذا التفرغ
 كاحتقار هذا العوصيات والاراد لا طلاق فعلية ولها يعتقد في رنا
 فيه ان مقتضى واصله عربي ولا ينافي ما ورد في بعض الروايات من شقاة
 لانه اشاع في احوال تلك المادة بوضع العبودية وتوحيدها كذا في
 حاشي الكشاف وقام تحقيق اصل التوحيد والتميز في صهياني اصلها
 وماراد لا طلاق فعلية بكتاب لغة العبرية من تلقا في نسخ الخطوط قبله اذ يقال
 حيث قال لا لا ولا لا ولا لا عندنا ان الله صرح في محطه الى اهل الجحيم مناه
 ما لا لا له كقوله تعالى يا ابراهيم وادع الى الهك والى الهك ويا اسرائيل عليه
 فاعلموا الى كل ابراهيم الله الله ليس اسمي على هذا بل وانما ذلك
 وان جعلت والياء والولم والهم في كل واحد من تلك العبودية كقوله تعالى يا
 قاريض يعني الخواص انتهى وفي الكشاف ما استخرجوه من قوله تعالى يا
 لم يلق على غيره وهو في الاصل استوفى الدال وسهلا كما قيل استوفى في
 ولا اشتقاق من الالف والهم في القاموس الالف والهم بعد عاقبة منه
 لفظا لهما لانهما متشابهان في معني لا كرها والاسماء سبوا لهما في معني
 واصلة للكمال بمعنى انه الله انتم وهو المختار والوجه في الالف

في القولة الثانية ا^{لله} فعل المضارع مستعمل لتركب الماوية بالجر المحم للخرم
محم وقد اجيب بان الاستسلام ان اريد به محض القارنة في الوجود عدم
الانفكاك في الوجود الحاديج فتخرج الكبرى واللايت قال الكبرى بانفكاك
المباح وان اريد به كونه من الجملة معلومة وان اريد به مساو علة وفيه البتة
منع الكبرى بل الصغر وايضا وان اريد به علية فعل المضارع كالمساوية بوق
كونها م معلولين علة ثلثة وهو ان لا يستلزم ذلك الاستبعاد حرة
المعلولين من دونه العلة كوجود السبب ودون السبب ولان انتفاء العلة من قول
المعلولين يستلزم انتفاء العلة في فعل المعلول الاخر الذي هو محم للخرم
من دونه علة ولكنهما معا في اخره اذ العلة في ترك الماوية انها هي العلة
وهو عدم الازالة فهو المانع ابراسية بطلان التزم على فعل المضارع لانه
ان يحير على المضد وكان الضمان شقيا وهو خارج عن محل النزاع اسقط في الحيف
تح نفي فعل المضد علة ولا هو ترك الماوية به معلولا لالة ثالثة اذ ما يسمونه
علة لها هو الضمان المماوية وهو علة لفعل المضد بل قد يكون من مقوماته
اقول انما ايراد الجيب العلة هو ان الحق في الله ما ذكره ايضا لا يستلزم الختم
لوربت فكيف ولم يثبت بانك تدعى فئات ودعوى المسبب لا يدل على وجوب
السبب فله الكلام في العلة الحرام بل انما الله انك تكون ارسن العلة العلة التامة^{التي}
ولكن اذا كانا معلولين لعة واحدة اذ انتفاء العلة في معلولها فافق عدم تحريم
علة من حيث انها علة فلا يلزم عدم تحريمها مطلقا فيكون لها انية الى المعلول الاخر

三六

وبالجملة لا دليل على كون علة المأمور ما كان ذلك ما من جهة كونها مقيدة للملزم
فبدل عما مر منها المزمع ترك الواجب فيه لكونه وقت تحقق ترك الواجب عليها
ثم ولا سيما لأن الخطاب تنبئ على عيني وقد تقدم ان الخطاب
المقيد نظير وجوب الموقرة وما من جهة استيفاء ذلك من باب ان المزمع
وتتبع ما مر دها فغيرنا ان نقول على ما بهد ذلك الاستفاد من تنبئها
خلاف ما يريد ذلك ان ذلك لا يحظر تنبئها لفظيا وكله صانع في المزمع
وما من جهة حكم العقل بما بان ذلك وهو ان المزمع لان الفعل لا يستعمل في
الشيء كما من ذلك علة بل لا يستبعد فلا من في الحكم حيث اننا نخرج
كل الطعام الذي وجب لقوة اليد لا من باب التكليف بل تنبئ
الصدق واليمين كالصلوة بابية المزمع الفاسدة فلا بان في الخطاب المزمع
لكن التكليف بالمال والاخر الواجب المضيق عن وجهه وقايب بان الاكراه
المانع عن خوف الاكراه ونحوه فمقتضى ما لم يكن المكلف متلبا بالواجب
ولا في الجواب احتياجنا لاول وتسليم جواب هذا التكليف لكونه المكلف
ابا عت عليه فيصحا على ترك الاكراه ويحكم بقوله الصلوة ولا سفا
الاولا بعض المحققين ذكر اوله الشك والتمارض في وقفه ثم ان اوله ان
من الضد انما هو عدم الامر به فكل كان ان يترك وما صلوات الامر بالشيء فان
مقتضى الامر من ضده لكونه مقتضى عدم الامر بالصدق اقلها الاستناع الا
لمستأدين في وقت واحد فانما يكون الصدق ما هو به فبطلان الصدق انما هو

مقتضى الامر وبعبارة بطلان الاصل عدم العمومية وان ذلك سلم محققا
افا يتم في العباد واما في المعاصي فلا يتم قطعا واما ما في عدم الامر
ان الذي يقتضيه الامر بالشيء عدم الامر بالشيء الا ان كان متيقفا واما ان كان
كاهو لو فعل فلا ولا استحالة واجتماع الحقيقة والامر بالمعصية وان معنى الامر
انه يجب ان يفعل في مجموع ذلك لا في شيء بل هو فعل في شيء ومنه امتثاله ولو
يتعين عليه الاتيان في ذلك معنى وانما هو هذا نظرا ما ينبغي تحقيقه من جمل
اجتماع الامر والنهي في الشيء الواحد بعد تعبد الجاهل فان ذلك من بواحي
الحلف كما افادته الحلف في القاع مطلق الصلوة في حضوره في الامر الغرض
الامر في ذلك النهي عن الشيء هو امره بغيره ام لا بغيره هو الامر
الامر في اوعاد العمومية والاستمرار ويمكن ان يتبادر الى الذهن ما سبق في
عدم الاقتضاء ودون العمل على الامر بغير خلاف الامر ان مقتضى النهي عن
جميع الاضداد الامر الذي فيه انه قول في تدقيق لول على النهي عن الضد
تنزيها لما يجب عليه من الاجتناب في استرقاق الوقت بالمتدبر وما قال
والحق عدم اللزوم فلا بد ويظهر من ذلك الكلام في المكروه ومنه ايضا فلا بد
في بطلان الامر بالمعصية وان على سبيل التخييل هو الوجه في الاحتياط في الافعال
بالجمع واجتنابها وتكون واجبا في نفس الامر ان يكون بدلا عما هو واجب فيسقط
العموم ومنها انه معنى عدمه ولكن يسقط به والامر هو النهي في مقتضى
ما في الامر في النهي في مقتضى الامر هو ان يفعل المكروه ويجتنبه في مقتضى
عند الله

عبد الله فلا يجب له
وجوه العترة الى ان يكون لها
واصف في السيرة وهذه هي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الجملة على غير الأصل والتركيب معناه غير الوصل والصلب والرفق بخاصة
والمعنى الثاني من والربا **معدل** فمن رسالة توفية شاذلية منجوبة عن تعليق ^{الشيخ}
من السائل إلى صوفية سبأ ما باحت الأدلة العلية وما باحت البصيرة ما تارة والاعتدال
وما بالترجيح وعلى مسئلة عقدته واثواب **مقدمة** هي فتحيق ما ينبغي العلم
به قبل الشروع في المقصود ومنها ما كان **الأول** الأصول لغة ما يتوعد عليه
الشيء وماضاف إلى اللغة هو العلم على ظرفه واقعة اجازة ما بها ما وقبته
الاستدلال بما هو لا المعنى المستحق **الثاني** اللفظان استعمل في موضع
فوضوحه تركا لاجازة ولا وكان كان استفادة المعنى عنه بوضع الشارح
فحقته شرعية وان كان موضع اهل اللغة لغوية وان كان موضع طراد
غير الشرح فحقته عرفية علمة وخاصة ولا ريب وجود الاخترا من لفظا
الأولى في وجودها خلاف والوجود هو **الثالث** تبادل وكان كان المحقق
من لفظا التسليم والشارح يخرج من لفظ الزيادة والعقدان ^{هذه} التام من لفظ
الحج وتوذلك من ان هذه اللفاظ متنوعة في اللغة للملأ اخر والتبادر
من امارات الحقيقة **فان قلت** ان اردت التبادر بكلام الشارح او
المتشرع اعني الفقهاء والاولى لم والتاخر سلم ولا يثبت به الا الحقيقة العرفية
قلت ان التبادر بكلام الشارح ممكن بالنسبة لما يعبر ^{بها}
فان رايتك في حصول هذه المعاني في الاذهان من غير وساع هذه اللفاظ
في كل مكان غايته انك تقول ان هذه التبادر داخل في التبادر بكلام المتشرع
فتقول هذا غير معلوم بل لا بد ان كنت مسمعا للشارح هذه اللفاظ ومن

34

العاني ومعاذنا يقولون المتبادر معلوم وكذا جعل امره اوضح من غير
 فحكم بالتحقيق والام لا يثبت اكثر الحقائق اللغوية والعربية اذ احكام كون المتبادر
 بواسطة امراضها في ما اكثر **باب** ان هذه المسئلة تبديل الغاية في
 هذه الاطلاق فتايق وفيها شبهة الشبهة في كلام اكثر الاطهار وما يعيد
 الترخ فيه غاية الجور مستقلا للقرن والاحياء والنسب في المتكلم
 غير جهة الامة عليهم السلام كما لا يخفى فيكون بدو وضوح الامة عليهم السلام
 على ان الحكم **الثالث** الاصل في اللفظ ان يكون مستملا فيا وضوحه في
 الخرج فاذا دار اللفظ بين الحقيقة والحاجز بين الحقيقة والخرجه
 وبين النقل والتقصير والاشتراك والاختلاف وكما وقع في التفسير
 واعلم من هذه النسخة مع عرضها كافي في ما لا يشك ان الحكم بالاشراك
 النسخة ان الحكم بقرينة معصودة الى الابد من الامة معقوفة على امر
 النسخة والاولى على تقدير الاشتراك في الوقت كما يوافق في كل كلمة
 على ما جاز من عاين يدون القرينة فيقبل الجواز على الاشتراك في
 على التخصيص بتقدم الاشتراك على النقل وقيل العكس بتقدم التخصيص
 على غيره ويكفي في الاختصاص والاولى في الوقت وهو ان التعارض
 الامع ما كان حادسية او احاطية فوجب صرف اللفظ الى ما يعبر ان
 ما ذكرنا في ترجيح البعض على البعض نرى المؤيدون قلتها وكثرة الوقوع
 وقتها ونحو ذلك فاجعل النقل ان المعنى الغلاف هو المراد في اللفظ
 هذا المعارض وبعدها في الحصول الى ما لا يدل على جواز الاعتقاد على
 هذه القنونة في الاحكام الشرعية فانها ليست من القنونة السبعة في
الراجح الحقائق المتشكك في اسم الفاعل والمفعول ونحو ما على التصحيح

فالعمل حقيقة اتفاقا كالصانع والبناء والحب وقيل الاتفاق والميل في
 الشرائع وادعى جماعة الاتفاق عليه وقال صاحب الكوكب ان الذي اطلقوا الخا
 بقتضى اطلاق حقيقة وبما بعد ذلك المدد كالصانع لم يقتضيه
 القرب فيه اقولوا له انهما مطلقا وانها حقيقة مطلقا فانها ان كان
 ما بين بقاء زمان لا يقتضيه توقف جماعة كانا جارا لا يلزم
 الزدي والامدي والذين في اختصاص المحصول وجماعة اخرى في
 الخلاف اذا لم يطرح المحل وصف وجودي بما يقتضي العرف الاول والبيان
 كالشواهد مع المياعر والمياعر مع القواعد مع الطرائف مع الاتفاق وفي
 محضد القواعد اصول النزاع انما هو في اذ ان الشق يحكم ما به
 كقولك زيد شريك او لا بل هو ممكن كما لا يكون عليه قبح التولية
 والتماني جارية وانتازن والشارع قطعوا فقلوا الشرائع جميع
 فان حقيقة مطلقا سواء كان الحال ولم يكن والتماني اطلاق الشق
 انما حقيقة اذا كان اتفاق الذات بالميل اكثر يا بحث يكون علم ان
 بالميل مضمون في حب الاتفاق ولم يكن الذات معزها بالميل وما
 عنه سواء كان الشق يحكم ما عليه او يحكم ما به وسواء طرأ الضد
 لانهم يطلقون الشققات على المعنى المذكور دون نصب الغزبية كما كانت
 الحياطة والقارى والمعلم والعلم ونحوها ولو كان المحل متصفا بالفضل
 كالقوم ونحوه والقول بان الاتفاق المذكور ونحوها كلها موضوعات
 هذه الافعال ما ياتي عنه السبع السبع في اكثر الاشهر وغيره وافق
 على ما فيها وكتب الفتوى للشارع الرضى فقال ان على الزمان ان لا
 الفاعل مع الزمان فقل تصور الاسم ونظائر الزمان ذلك ان يصير

٢٢

ولم يصرح ببيوه بذلك بل قال في الضاربين بل يجمع ضرب انتهى وأما حاصل
 استعمال اسم الضاربين بمعنى الضاربين فكلامه أن كل من ضربني فهو ضارب لي
 الحقيقة وكذا غيرهم المشتقات ومنع من استعماله ما رواه أحمد وقتلوا
 الضاربين على كان موضع قتله بل يخلو على السكان بالمرحوم والحمد لله العزيم
 وكثير على وجه الأعراس وغير وجه الأعراس وقوتها الحقيقة **الضاربين**
 في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين** في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين**
 الأمر بقول الضاربين والأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين** في الأمر بالي وفيه مفسدان
 قيل للندب وقيل للندب والندب فيهما وهو الطلب في كل شيء أكلها ما فيها الغنى
 وقد يرد على الأوجه فخطأ وعيوب باعتبارها لأن في الفعل وقول
 الجاهل بالندب فيهما الغنى والندب في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين**
 كالأمة والمخ في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين** في الأمر بالي وفيه مفسدان
 والندب في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين** في الأمر بالي وفيه مفسدان
 الندب ففهمنا مقامه **الضاربين** في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين**
 وجوه الأول أن الضاربين في الأمر بالي وفيه مفسدان **الضاربين**
 الترك فضاء الشئ عنه ولهذا عرف العامة وأهل الأموال الأمر بالندب
 للفعل على سبيل الاستعلاء وأهل العلم الثالث ضعف دليل مبنى الضاربين
 الميزة في الوجوب والندب في حقيقة صيغة الأمر كما استعمل الثالث
 كثره ورد الأمر في أحاديث متعلقة بأشياء بعضها واجب وبعضها
 مندوب ومن نصب وتنبه في الكلام وهذا غير ما يرميكم بحقيقة في
 المشترك وكذا كثره ورد من متعلق بالأموال واجبة وكذا بالندب وكثر
 دون نصب الغرض في الكلام لا في تعليل كون الصيغة حقيقة في الأمر

هذا هو الوجه الثاني في بيان ان السبب اذا لم يكن له...

ووجه الثاني ظاهرا على الاول ان السبب اذا لم يكن له...
فما من ذلك الشيء في المعادة لا يوجب لذم وهو قد يكون...
في الاحكام ما يتكبر بتكرار الشئ لهم العلية غالبا...
عنه وان لم يتكرر لغيره في الاستدلال ان السبب لا يوجب...
او انما يحل على مثال ثالثها ان السبب لا يوجب لذم...
وجوب التحليل في الامر المحرر عن الشئ ليس فيه...
الغور في الترخي **ثالث** انه ان لم يكن له...
فمن شئ في الواقع والاركان منه وهو ظاهر...
امتثال الفعل عامور به وليس المراد بالهوية...
فان لم يكن له امتثال في الابد به المكلف...
ومسكاهل هذا المقتضى في اختلاف الامر...
انما المراد به ليقول الما فينا حرم ساعة...
وانا امره بالخروج الى سفر بعد الغاية...
المؤثره ولا يمكن منها وانما الدليل عليه...
على تقديره ليس له غايته معلومة...
الغاية من خارج خارج على الزام...
غيره وانما لم يكن له كل امر على هذا...
لان الغاية هي الفعل المؤثر فاذا حصل...
لان من المقتضى فلا يحصل على قدره...
شئ حتى يمكن الحكم به بتضييق عباده...
التسليم وبعد حصوله الظن فلما تمكن المكلف...
الظن

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

هذا هو الوجه الثالث في بيان ان السبب اذا لم يكن له...

الظن في وجهه المحرم وكان العقل من حوزة العادة...
انما يكون عند شئ من الامور ولا يمكن الانسان...
اتقيا النفس كالحج والصوم والحجاء...
كثرة حقول في الاستدلال ان جواز التاخير...
الموجب على وجوب فيكون متصفا فيكون الغور...
في غاية المظهر وما يقال من ان الواجب...
شئ من الوجوب ان يصدق على كل واجب...
وتمكن من الفعل فيكون جازيا فيكون...
هذا التعريف بحيث يسم طوله...
الباردة البعيدة جدا وايضا تدبر في ما...
وصفها لعلها لا يوجب اعتبارا وصفها...
ان الواجب لا يجوز تركه لا الى بدل والعزم...
الاطلاق بوجوبه خارجا عن الواجب...
بالمسح على تقدير الوجوب وان قلت هذا...
ولا يخرج في امكانه قلت جواز التاخير...
الفعل لا يمكن ان يكون متصفا...
التاخير على الاطلاق بوجوب ان يدخله...
ان يصدق التاخير في امكانها...
فيما في الغور المدفوعة...
فيكون الغور واجبا اذا كان الامر...
صريحه في الغور ثم تدل على الصيغة...
الظن

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

هذا هو الوجه الرابع في بيان ان السبب اذا لم يكن له...

العرف بذلك لا يلزم ان يكون جميع صفات الشئ...
ثالث ادعاء السبب لاحواله في الواقع...
حيث قال في الترخي في حيث ان الامر...
هو العظم مشترك في القدر بين الذنب...
الشئ في المقتضى المستحق وجوبا...
انته تعالى في رسول الله صلى الله عليه...
التراخي على الاجزاء واحتج عليه بان...
حلوله على رده في الكتاب...
ولم يتكلم احد بك واد اجمع واحدا...
ذلك ثم قال وانما اجابنا معاشرا...
الذي ذكرناه وقد عرفت ان اجابهم...
جوابا واحدا لا يفيدها الظن...
بها **ثالث** اعادة الظن...
احتق بالقرين والظن كذا في المقتضى...
العلمية بل هو المطالب المتعلقة بمقتضيات...
بالظن فيها لعدم امكن تحصيل القطع...
فلان وجوب تحصيل القطع في غير المعادة...
تحصيل القطع فيما لا يمكن فيه ذلك...
القول بالظن والتراخي في الاشياء...
الاولى الظنية كما لا يخفى...
اصول الحق كعدم معنى على الاول...
الظن

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

هذا هو الوجه الخامس في بيان ان السبب اذا لم يكن له...

والاصل في وجهه **ثالث** كلام المصنف...
والقول والامر من لولات الامر...
ثالث لا ظهور الكلام...
حلال الامر عليه ولم يذكر انما...
قوله تعالى فاستبقوا الخيرات...
تعالى وساروا الى العقبة...
انما ساروا الى العقبة...
الله اعلم سببها...
بهذه الحسنة...
وايضه حذف المفعول...
العقبة...
والامر...
في الموضع...
واستبقوا **الحاصل** ان العرف...
الذي لا يجوز...
الايتين على الذنب...
وذلك ليس...
الموت...
وليس كل...
وقد سقط...
وقضاء...
الظن

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

قوله في الواقع

[illegible][illegible][illegible][illegible]

في كل ما يمكن في تلك الاقطار والانتظار التي بينها حل سائل الى تعالى
الهداية والعصمة وملتصا من ملازم جواهر الحكمة ودرجات انصاف طبعه
ان لا يبادر في احكامها كما يضرع بمعدله عليه ان يحجب النظر ويجانب
الاعتقاد في تلك مسالك الاستنكار او يفتح معج الاعتراف فان لم يكن
يظهر له ان يقال لا يتقدم الارادة والاحمال واعلم ان الطائفة التي
الحكمة منها اذا لاحظها لم يكن صفات الجلال وسمات الكمال فلا يخرج
اما ان يلاحظه كك مع ذلك من غير ملاحظة استعمال نفسه في ملاحظة
كذلك مع ذلك فان كان الاول فلا يخرج ان لا يعتبر في شئ من مخلوقاته
مبدعة ومكونة ومحدثة او يعتبر في شئ من ذلك اليها وكل واحد من
الاعتبار ينبغي منه شوق الى استعظامه بالنسبة والتمجيد في
افتح بيد ذكره شبه الله الرحمن الرحيم تبارك وتعالى بقوله سبحانه
القدر يا احب الوجود نظري الى اعتبار الاول وادفع بقوله
يا مفضل المحر والوجود نظري الى اعتبار الثاني وان كان الثاني
فلا يخرج من ان يكون ذلك الاستكمال بحسب القوة النظرية في انهما
او بحسب قوة العملية فان كان الاول فلا يخرج اما ان يكون النفس

نفس

قوله في كل ما يمكن في تلك الاقطار والانتظار التي بينها حل سائل الى تعالى الهداية والعصمة وملتصا من ملازم جواهر الحكمة ودرجات انصاف طبعه ان لا يبادر في احكامها كما يضرع بمعدله عليه ان يحجب النظر ويجانب الاعتقاد في تلك مسالك الاستنكار او يفتح معج الاعتراف فان لم يكن يظهر له ان يقال لا يتقدم الارادة والاحمال واعلم ان الطائفة التي الحكمة منها اذا لاحظها لم يكن صفات الجلال وسمات الكمال فلا يخرج اما ان يلاحظه كك مع ذلك من غير ملاحظة استعمال نفسه في ملاحظة كذلك مع ذلك فان كان الاول فلا يخرج ان لا يعتبر في شئ من مخلوقاته مبدعة ومكونة ومحدثة او يعتبر في شئ من ذلك اليها وكل واحد من الاعتبار ينبغي منه شوق الى استعظامه بالنسبة والتمجيد في افتح بيد ذكره شبه الله الرحمن الرحيم تبارك وتعالى بقوله سبحانه القدر يا احب الوجود نظري الى اعتبار الاول وادفع بقوله يا مفضل المحر والوجود نظري الى اعتبار الثاني وان كان الثاني فلا يخرج من ان يكون ذلك الاستكمال بحسب القوة النظرية في انهما او بحسب قوة العملية فان كان الاول فلا يخرج اما ان يكون النفس

للك الحالت كاملة بالحق وعلى هذا القسم يحل قوله افضل علينا انوار
رحمتك وان تلك القوة مختلفة بحسب الشان والضعف فبذلك ما
كما يكون للطفل من قوة الكتابة ووسطها كما يكون للراعي المستعد
للتعلم وشهها كما يكون للقادر على الكتابة الذي لا يكتب ولدان
يكسبه في شأه والقوة المناسبة للمربية الاولى لبي عقلها لثباتها
والثانية عقلا بالذكورة والثالثة عقلا بالفعل قال الفارابي لفظ
الحجج واما ان يكون كاملا بالفعل فيكون الحقول حاضرة لها
بالفعل شاهدة وبسبب مرتبة النفس من عقلا مستغادا وهي
عزير حيل وعلى هذا القسم يحل قوله وبشرنا الوصول الى الكمال
معرفتك فان قيل طلب تيسر الوصول الى معرفة الشئ لا يناسب
هذه المعرفة لان الطلب يكون للمفقد ولا فقد فيها فقول لا
ثم انه لا يناسبها فانه يحول على طلبها كما في مراتب الشايقون
سلم فلا نسلم انه لا فقد فيها اعتدال ارباب الذوق والاضافة
الحكمة بعد مرتبة العقل المستغادة من ثبات احداهما مرتبة اخرى
فيكون نصير النفس بحيث تشاهد الحقول في المفاقر والغنى بها

كما هي فيه وانها مرتبة عقليتين في ان نصير النفس بحيث تشاهد
المفاقر في انصاف عقليتها ولا في انصاف ذاتها ولا في انصاف روحانيتها فالمراد
من الوصول الى الكمال المعرفة الوصول الى احد هاتين المرتبتين وما كانت
هذه المرتبة مرتبة الابداء والصدق يقين عقلي الكلام بل ذكر
الصلوة على افضلهم على ان وحضرتك محمدا والفضل
صلواتك اي حمانك فان الصلوة من الله رحمة والصلوة مستغادة
والشعر دعاء واعظم حيا نك وان كان الثاني وهو ان يكون
الاستكمال بحسب القوة العملية فاما يكون ذلك بتوكيد الابدان
وتجسيم الملاكات الودية وتجليته بالصفات المرئية بتجسيم
الظواهر باستعمال الشرائع المحقة والنوايسر الالهية وعلى ذلك
يحل قوله وفي انما الامور ما هو لتاخير وانما اخذ من الصلوة
على النبي صلى الله عليه وسلم كما امر شريعته وهي انما الامور
فان علوا حول ان جماعة من فقهاء وفقهاء اهل باهم بالاطلاق
على جناب الامور لا في انما يحل رسالة السمات بالعين في
علم المنطق التي انما في سالف الزمان التماسا في ان نصير

قوله كما هي فيه وانها مرتبة عقليتين في ان نصير النفس بحيث تشاهد المفاقر في انصاف عقليتها ولا في انصاف ذاتها ولا في انصاف روحانيتها فالمراد من الوصول الى الكمال المعرفة الوصول الى احد هاتين المرتبتين وما كانت هذه المرتبة مرتبة الابداء والصدق يقين عقلي الكلام بل ذكر الصلوة على افضلهم على ان وحضرتك محمدا والفضل صلواتك اي حمانك فان الصلوة من الله رحمة والصلوة مستغادة والشعر دعاء واعظم حيا نك وان كان الثاني وهو ان يكون الاستكمال بحسب القوة العملية فاما يكون ذلك بتوكيد الابدان وتجسيم الملاكات الودية وتجليته بالصفات المرئية بتجسيم الظواهر باستعمال الشرائع المحقة والنوايسر الالهية وعلى ذلك يحل قوله وفي انما الامور ما هو لتاخير وانما اخذ من الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم كما امر شريعته وهي انما الامور فان علوا حول ان جماعة من فقهاء وفقهاء اهل باهم بالاطلاق على جناب الامور لا في انما يحل رسالة السمات بالعين في علم المنطق التي انما في سالف الزمان التماسا في ان نصير

رسالة في العلمين الاخرين اعني الالهي والطبيعي وكان خاطره الى
المواظب كلها مشغولة مترددة غير رغبة ولا مائلة الى تالف الكتاب
او ترتيب خطاب بسبب اضطراب بظهوره في الزمان الا ان
لكثر من تحقيق عليهم اسعفتهم بملقتهم واصغرهم في حجب
مقرتهم وشعرت في تحرير رسالة مشتملة على القواعد الكلية
للعلمين المذكورين مع اشارات الى دقائق وتبسيحات على حقا
خلقت عنها الكتب المصنفة في هذا الفن مرتبة على قسمين الاول
والالهي والثاني في الطبيعي مستعينا بواهب الصور والكمالات
متوقلا على مفيض العدل والحرزات اخرجت فوق ومعين لما
كانت التجت في هذا المختصر مقصودا على بعض اجزاء الحكمة رايت
ان اقدم معنى الحكمة لجزءها على سبيل الاختصار فاقول وبالله
التوفيق الحكمة استعمال النفس الانسانية بتجصيل واعلم الوجود
في نفسه وما عليه الواجب ما ينبغي ان يعمل من الاعمال وما لا ينبغي
لنفسه كاملا مضاهية للعالم العقلي ويستعمل ذلك للاستفادة
القصوى لاخرية بحسب الطاقة البشرية وهي تقسم بالقسمة

نفس

قوله كما هي فيه وانها مرتبة عقليتين في ان نصير النفس بحيث تشاهد المفاقر في انصاف عقليتها ولا في انصاف ذاتها ولا في انصاف روحانيتها فالمراد من الوصول الى الكمال المعرفة الوصول الى احد هاتين المرتبتين وما كانت هذه المرتبة مرتبة الابداء والصدق يقين عقلي الكلام بل ذكر الصلوة على افضلهم على ان وحضرتك محمدا والفضل صلواتك اي حمانك فان الصلوة من الله رحمة والصلوة مستغادة والشعر دعاء واعظم حيا نك وان كان الثاني وهو ان يكون الاستكمال بحسب القوة العملية فاما يكون ذلك بتوكيد الابدان وتجسيم الملاكات الودية وتجليته بالصفات المرئية بتجسيم الظواهر باستعمال الشرائع المحقة والنوايسر الالهية وعلى ذلك يحل قوله وفي انما الامور ما هو لتاخير وانما اخذ من الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم كما امر شريعته وهي انما الامور فان علوا حول ان جماعة من فقهاء وفقهاء اهل باهم بالاطلاق على جناب الامور لا في انما يحل رسالة السمات بالعين في علم المنطق التي انما في سالف الزمان التماسا في ان نصير

الاولى الى قسمين لانها ان تعلقت بالامور التي اليها ان تعلما هو
 الشا ليس اليها ان تعلما سميت نظرية وان تعلقت بالامور
 التي اليها ان تعلما وتعلما سميت حكمة عملية وكل الحكمتين
 في اقسام ثلثة اما النظرية فلا تعلق باعمالنا اما ان لا يكون
 مخالطة للمادة شرط الوجوده او تكون ومع اما ان يكون ذلك
 المخالطة شرط للعقله او يكون والا فلا يكون مخالطة للمادة
 شرط الوجوده هو العلم الالهى لسميته للشيئ باشرافه بوليه وهو
 العلم الاوسط والتاليف وهو ان يكون المخالطة شرط الوجوده
 دون تعقله هو الزايف وهو العلم الاوسط والتاليف وهو
 المخالطة شرط الوجوده وتعقله هو الطبيعي وهو العلم الاسفل
 واما العملية فلا تعلق باعمالنا ان كان علما بالذات الذي
 يحسن التحصيل الواحد فهو علم الاخلاق والا فهو علم التدبير المنزل
 ان كان علما بالايتم الا بالاجتماع المتبلى وعلم التسياسة ان كان علما
 بالايتم بالاجتماع للمدني ومبادئ هذه الثلاثة مرجعها الى
 دوافع الحكمة الحقيقية اعلم الغضا تل وكيفية اشتغالها ليزولها

النس

بها النفس وان يعلم الزايل وكيفية توقيها النظرة عن المفسر وفائد
 المنزلية ان يعلم المشاركة التي ينبغي ان يكون بين اهل منزله واحد لتعلم
 بها المصلحة المنزلية التي يتم بين زوج وزوجه والوالد ومولود
 مالك وعبد وفائدة المدنية ان يعلم كيفية المشاركة التي يقع بين
 اشخاص الناس ابتعا وفائدة على مصالح الابدان ومصالح مقامات
 الانسان والمدنية قد قسمت الى قسمين الى ما يتعلق بالملك والطنة
 ويسمى علم السياسة وما يتعلق بالنوع والشرعية ويسمى علم القوانين
 ولهذا جعل بعضهم اقسام الحكمة العملية اربعة وليس ذلك مقتضاها
 لمن جعلها ثلثة لدخول قسمين منها تحت قيم واحد ومنهم من جعل
 اقسام النظرية ايضا اربعة تحت اقسام المعلومات فان العلوم اثنا
 ان يقتصر الى مقارنات المادة الجسمية في الوجود والعيني والا
 ان لا يقتصر دعينا في الذهن فهو الطبيعي والافقو الزايف والثنائي
 ان لا يقتصر دعينا في البتة كذات المحقق الحق والعقول والنفس فهو
 الحق والافقو العلم الكل والفسلفة الاولى كالعلم بالوحد والكثر
 والعلية والمعلوم ومثالها ما تعرض للمجرى ذات تاريخ والاجسام

ولكن لا تعلم بالذات اذ لو اقتربت بالذات الى المادة الجسمية
 لما تفكرت عنها ولما وصفت الحوادث بها وانما كانت بين القسمين
 كما عرفت فيون جملة اقسام الحكمة واسم كل قسم بها فقول
 خير كثيرا والمصنف انما يبحث في هذا الكتاب عن قسمي الحكمة
 النظرية اعلى الالهى والطبيعي مع تفصيله الالهى والطبيعي علما
 قال القسم الاول في الالهى وانما قوله كذا لكون البحوث عنده
 اشرف واقدوم في نفس الامر ولم يبحث عن الزايف الا عن شدة
 الهيبة لما قال صاحب الشارح والمطاردات من اكثره متين على
 الامور الموهومة والاعتبارات الذهنية والمهم هو البحث لبيان
 الموجودات قبل ولهذا ايرى بالغ الشيع الذين في العلم الزايف
 كما بالغ في الالهى الطبيعي وفيه مقالات المقالات الاولى في الحق
 العالم اى الشاملة للجزء والمادى ومثالها وفيها مباحث الحق
 الاول في الوجود والعدم لصور وجودي بديهي والوجود غير
 وقصوره المنصور بالبداهة بديهي اذ لو لم يكن بديهي فوقف
 على الفكر ما يوقف عليه الجزم يوقف عليه الكل لوقفه على جزم

بن

يكون بديهي هف وانما قيل العلوم بالبداهة المنصور لان الجزم المنصور
 بالبداهة لا يجب ان يكون بديهي فالوجود بديهي وفيه نظر لان
 اذ لو لم تصور وجودي بذلك بديهي ان تصور وجوده انما هو
 به بديهي فصوره يكون في عين المتنازع فيه واستدل له وعلى هذا
 صحته لا يكون الوجود في المطلق منزها منه لان القول بالتشكيك على
 الشيء لا يكون جزء له بل خارجا عنه كما سيجي وان اذ اذ العلم
 الوجود لم بديهي بديهي ومسلم لكن لا يلزم كون العلم حصول شيئ نشئ
 بديهي ان يكون العلم حقيقة ذلك الشيء بديهي بل اللازم ان يكون للشيئ
 الشيء مقصورا بوجه لا غير هو اى الوجود الذي هو مقصورا بوجه
 مشترك اى بالاشتراد المعقودى معنى ان اطلاق الوجود على الوجود
 معنى واحد والا لى لونه لى كى مشترك بالاشتراد المعقودى على
 ما ذهب اليه الحكماء والمحققون من المنكرين بل باللفظ على ما
 اليه ابو الحسن الاشعري لان اعتقاد الوجود بديهي واعتقاد
 سواء كان زوال الاعتقاد بخصوصيات باعتقاد خصوصية
 اخرى او بغيره وذلك لانه اذا لم يكن مشتركا معنى بل لفظا

فلا يخفى ذلك يكون وجود كل شئ غير مهيته وان يكون زائداً لكن
 يكون مفهوم الوجود لكل ماهية مغاير لمفهوم الوجود الاخرى واما
 ما كان يلزم زوال اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد الخصوصيات
 اما اذا كان الوجود عين الماهية فظاهر ضرورة زوال اعتقاد
 كون الشئ جواهرها باعتقاد كونها عرضاً واما اذا كان زائداً عليها
 فمختصاً لها فلا ينافي زوال اعتقاد بالخصوص بزيادة اعتقاد
 بالخصوص والاولى ان يكون مختصاً ههنا والاولى ان يقول على تقدير ان
 يكون الوجود مشتركاً بالاشترار لك اللفظي فيحمل ان يكون شيئاً في
 الواجب وزائداً في الممكنات والعكس فلا بد من ابطال جميع الا
 احتمالات على هذا التقدير حتى يلزم ان يكون الوجود مفهوماً واحداً
 والتقائوس به قائلون بان الوجود عين في الواجب وزائداً
 في الممكنات فكيف يمكنهم الاستدلال على بطلان ذلك لم يطل
 انحصار الشئ في الوجود والمعدوم ضربان ان الواقع في مقابلة
 المعدوم اي في تلك الشئ اما ان يكون موجوداً او معدوماً
 وجود خاص في اي تقدير ان لا يكون الوجود مشتركاً بمعنى

ذلك

وذلك لانه بالحققة كقولنا الشئ امان ان يكون سواداً او معدوماً
 ان قلنا ان وجوده السواد عين كونه سواداً وكقولنا الشئ امان
 يكون موجوداً لوجوده خاص او معدوماً ان قلنا ان وجوده السواد
 زائداً على ماهية وخالف الوجود غير واما في انقسامه الى الواجب
 والممكن لانه لا يكون مشتركاً بين شئين لا يصح تقسيمه اليهما وهذا
 لا يصح ان يقال لانه ان كان مشتركاً في شئ لا يلقى لانه ان لا يكون
 بين شئين معنواً لا يتقسم اليهما لانقسام العين الى معنوية
 مع انه ليس مشتركاً معنواً لان المنقسم الى مفهوماته هو المفهوم
 وهو مشترك معنوي والتوالي باطله اما الاول فلا فاذ اعتقد
 ان الممكن الموجود له سبب ممكن الوجود حرم الوجود ذلك
 السبب ثم اذا اعتقدنا ان ذلك السبب واجب الوجود زال
 اعتقاد كونه ممكن الوجود ولا يزال اعتقاد وجوده اي وجود
 السبب وبما قلنا ان يقول ان ادائه لا يزال اعتقاد الوجود
 السبب مضم فهو مسلم لكن هذا لا يقدح لان خصوصية هو
 السبب الخاص المنصف لا مكان لاطلاق السبب كاعرفه في اماله

وجود السبب المنصف لا مكان
 التقدير المذكور في موضوع وان ارد
 انه لا يزال الاعتقاد

فظاهر ان لصحة انحصار الشئ في الوجود والمعدوم وصحة
 انقسام الموجود الى الواجب والممكن والاشترار الاول لم لا احتمال
 ان يكون وجود كل ماهية ممكنة زائداً عليها اي على تقدير
 ان لا يكون الوجود مشتركاً معنواً بوجود قيام بعض افرادها بنفسه
 وهو وجود الوجود فلا يجب زوال اعتقاده بزوال اعتقاد بالخصوص
 اما على الاول فلان الاعتقاد باحد المتقاربات لا يجب ان يزول
 عند زوال الاعتقاد بالآخر واما على الثاني فلا لانه لا خصوصية
 له حتى يزول الاعتقاد به عند زوال الاعتقاد بتلك الخصوصية
 وتوجهه ان لا نسلم انه لو يكن الوجود مشتركاً معنواً الى الوجود
 اعتقاد الوجود بزوال اعتقاد بالخصوصية لانا لوجود الاعتقاد
 ان كان هو الوجود الواجب فيحمل ان لا يكون الوجود مشتركاً
 معنواً ويكون الوجود الواجب قائماً بنفسه لا خصوصية له
 فالاعتقاد به لا يزول بزوال اعتقاد شئ من الخصوصيات لانه مشترك
 وان كان هو الوجود الممكن فيحمل ان لا يكون الوجود مشتركاً معنواً
 ويكون الوجود على ماهية الممكنات فلا يزول الاعتقاد به بزوال اعتقاد

الخصوصية

الخصوصية لان الاعتقاد باحد المتقاربات لا يجب ان يزول عند زوال
 الاعتقاد بالآخر في نظر لان الاعتقاد باحد المتقاربات من يجب ان
 يزول عند زوال الاعتقاد بالآخر اذا كان مختصاً بتلك الاشياء
 اعتقاداً في حاشي القطعية فوجهه ان يقال لانه زوال اعتقاد بالآخر
 اذا كان مختصاً بتلك الوجود بزوال اعتقاد بالخصوصية يجوز ان
 يكون بعض الوجودات قائماً بذاته ويعتقد انه جوهر متلا في عند زوال
 اعتقاد بالخصوصية وهي الجوهرية في المثال لا يلزم زوال اعتقاد
 الوجود المميز من ذلك مختصاً بالجوهر في زواله وفيه
 نظر لانه اذا صلب سبب المنع الشرطية لو كان له الاستدلال من
 الخصوصيات مطلق الخصوصيات سواء كانت مطابقة لما في
 نفس الامر او اما لو كان المراد الخصوصيات التي في نفس الامر
 فلا يصح استدلالاً وهو في الحق انه على التقدير الاول لا يصح استدلالاً
 ايضاً لان الاعتقاد لما اعتقد بالخصوصية جوهر فيكون الوجود مختصاً
 بالجوهر بحسب اعتقاد فزوال اعتقاد وجود الجوهر بزوال اعتقاد
 الجوهر لا يخفى ان الاول المنظر لا يرد على التوجيه الذي ذكرنا

والذي يدل على ان الماد كان لا مادا في الحواسف انما قولنا لا
قيام ببعض افراد الخ لا غناؤه عن قوله ان يكون في قوله يجوز
على تقدير كون المراد في المحاشي فيكون كزعمنا ما علمنا
وكذا الثاني اي وكل الشرطية الثانية ثم لان المقابل لعل
كل ماهية هو وجودها الخاص لها واذ ان كذلك فتقول
الشيء اما ان يكون موجودا او معدوماً يكون بمنزلة ذلك
السواد اما ان يكون موجودا او معدوماً الخاص او معدوماً
كان الشيء اشارة الى ماهية معينة كالسواد مثلاً في غير
قولك الشيء اما ان يكون موجوداً او معدوماً ^{الشيء} الخاص المتخالفة في
الماهية او معدوماً اي كاشارة الى ماهية معينة بل كان
مطلقاً واخصاً وموحد القسمة والقسمة في كل من المثالين
واضح لا سيما ان لا يكون موجوداً بوجوده الخاص ولا يكون
معدوماً ان لا يكون موجوداً ^{عليه} بالوجودات المتخالفة في
الماهية بل لا يكون معدوماً ويحفظ واما ما ذكره بما لبطلان
الثاني الاول وفي بعض النسخ نال الاولى اي نال الشرطية

[illegible][illegible]

A circular purple ink stamp from the National Library of the Islamic Republic of Iran. The outer ring contains the text "کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران" (National Library of the Islamic Republic of Iran) at the top and "تاسیس ۱۳۵۷" (Established 1357) at the bottom, separated by four stars. The center features a stylized emblem of a tree or plant.

حت چه کوفت

[illegible]

السلامة
در این کتاب که در این کتاب
که در این کتاب که در این کتاب
که در این کتاب که در این کتاب
که در این کتاب که در این کتاب

۵۹۴۵۰

